

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۴۱۵

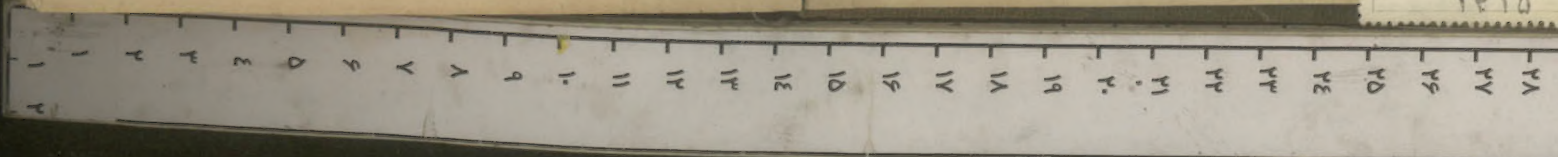


رسالة من اعضاء اللجنة الدائمة
واقعة در سر

بازرسی شد
۶ - ۱۳۶

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p> <p>کتاب: شرح حال امامزاده حضرت عبدالعظیم</p> <p>مؤلف: اعجاز الاسلامی</p> <p>جلد: (۱۴۱۵) از کتب (خطی) اهدائی</p> <p>آقای سید محمد صادق طباطبائی، به کتابخانه مجلس شورای ملی</p>		<p>شماره ثبت کتاب</p> <p>۳۲۱۱۸</p> <p>۴۲۹۰</p>
---	--	--

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۴۱۵



۱۴۱۵



از کتب و اوراق خطی در این کتابخانه
واقف در سال ۱۳۲۶

بازرسی شد
۱۳۲۶ - ۹


کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح حال ابانوار حضرت عبدالعظیم

مؤلف: امیرالمؤمنین

جلد (۱۴۱۵) از کتب خطی (اهدائی)

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۳۱۱۸

۴۳۹۰

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۴۱۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۴۱۵



استاد محمد اعظمی الشافعی دارالامان زاده است
وانتقد و در رس

بازرسی شد
۱۳۶ - ۶

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p> <p>کتاب: شرح حال امامزاده حضرت عبدالعظیم</p> <p>مؤلف: اعظمی الشافعی</p> <p>جلد: (۱۳۱۵) از کتب (خطی) اهدائی</p> <p>آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی</p>		<p>شماره ثبت کتاب</p> <p>۳۲۱۱۷</p> <p>۴۳۹۰</p>
---	--	--

۸۵

خطی اهدائی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۴۱۵	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي عجزت خواطر الأمم عن البلوغ إلى حقيقته
وخصرت بشارتهم عن الوصول إلى هويته فكان
ذاته عن وصف الواصفين ونفذ برضاة عن نفس الناس
وصلى الله على محمد بن عبد الله وسمه ملائكة الرضا
النبي المجد والرسول الممداد بالواسع محمد صلى الله عليه
والآله وعلى خير معالي الأمانه ودوحه ارض الولاة
وعلى ذرية ائمة انوار نجم الهداية واغصان اصل الكمال
عليهم اجمعين **اما بعد** فهذه مباركة شاهنشاه
جهان پناه مفضل المصطفى مالك دنا بأمم
ناشر الملائكة عدل وفضل عالم الباطن فتح وظفر

حامی دین و دولت ماسی بنحو ضلالت مخیر بینان
ظلم و شقاق مشتدایوان عدل و وفای شهریار
سبحان فزار سحر کریم و انتخار سلطان
السلطنین متافان الحوائج المنصور المظفر
ابوالمظفر **ناصر الدین شاه** ناباکر پوسه المطاب دود
بفرز من موالیه منوط و قباب سلطنت بر سر اهل
اسلام سار اکن مادی بافتخار این چاکر در دنیا
علی قلی فاجار و ذر علوم اعراضا دالطنه ضد
نقاد بافت کما ان اصاب طهارت نصاب و شرح ازان
احوال سعادت مال حضرت عبد العظیم علیه السلام
الحقیقه والاکبریم و بوجاه امام زادگان بکر
که ایند روضه مقدس در ارض روی مظان خاص
عام اسباب ابد نماید و از نظریل و احوال و تعجب
کنار او بگرد پس بجز صد و این خطاب مستطاب
فلم بکریم آنچه را که از اصول معبرین و دفاوند

منصفین و کتب تشابه اخذ شده بود نوشته بحری
 در آورده نقدیم اسنان معنی میدارد امید از الط
 شاهانه آنکه مقول یا دافذ کان حضور افتد
 ابد بالله الوفاق و علی التکلیف چون ذکر
 ائمه اطهار علیهم السلام شرح و بیط لایم دارد
 جمع کتب احوال ایشان ضبط است لهذا در این سال
 ابرای بد کراسای مبارک آمده اند و میفرستند
 مطلب خوالا حضرت عبدالعظیم را بعد از حضرت
 امام حسن مجتبی علیه السلام مشرفا نوشته اند
 پیران لبرج حالان حضرت مبادرت میشود آسان
 احب اذان بود کوار و احوال ایشان ازین فرار است
 ابو الحسن و بنی الامام ابو حسن علیه السلام
 المفسر و نقد و مادی در موسوم بزجاج است و او کتب
 بود که با سیر و نقد و نقد و حضرت مجتبی را فرست
 نموده و قلم و کتب بد و ام و کتب لغت عربی کتب

کند

کند که از خواجه خود فرزند آورده باشد و بهیوضا
 نهاده الا انساب مادی در خوار و معود عقبه و غیر
 نقلیه الخرجیده بوده است و اسن اولاد حضرت امام
 علیه السلام میباشد در احوال زید و ذکر کتب رجال
 انساب اختلاف و بعضی از احوال میمانند و در
 بد دانسته اند شیخ معین علیه الرحمه در کتاب احوال
 کوید زید سید جلیل القدر و کرم الطبع و
 العطاء بعد صدقات و وفوفات حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله را نوبت میبود شعراء و محدثان
 اشعار میبردند و در باب نیاز بدینا مشرفی
 و در تبیان بنی فاطمه از همگان اسن بود چه در زمان
 وفات بود سال از عمرش بر آمده بود سید نعمت
 جرایم در کتاب انوار نمانده گوید زید ما ذام الغم
 نه خود مدحی اما نمیشد و نه گوی از شهبان آن
 جانب و آغاز دعوت کرده ولی مجلس از ضبط

روایت نموده که حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد
 الصادق علیه السلام در جوفات پدرش حضرت امام
 ابو جعفر محمد بن علی الباقی علیه السلام فرمود که زید بن
 با انحضرت یعنی ابو جعفر مخصوص است و خواست دارا
 در دعوی امامت نکند پس کرد و نبود هشام بن
 الملك دفعه از آنجناب سعادت نمود و با آن محمد و زید
 آن حضرت شریک شد امّا محلی خود پس از نقل این
 کلام گوید بعد از چند روز زید داد و دعا فرستاد
 و محبط گردید و همدان میگفت و نماز نمیکرد
 تا آنکه عذاب الهی حاصل شد انهم واکر و دعا
 قطب را و ندی و نقل محلی و رضوان الله علیها مآل
 نباشد و در خود زید فادح نکرد و از امامت که با
 سید الشهدا علیه السلام یوم الطغ حاضری شد البته
 خواهی بود که آن حضرت از جمیع بیهوشان استقامت
 فرمود و خلبه بنو الحسن و سایر آل ابطال با انجمن

سفر

سفر کوفه فرمان داد و زید بخلف جسته در میان
 ولی بزرگاری زید بجهت بودن حد حضرت علیه
 علیه السلام و در میان شعبه بهمن محمد فرمود بود
 شما علت رسول الله بنان
 و ابو الحسن می که بکار از نشا بن و از اولاد عرب علی
 ابیطالب علیه السلام گوید زید داد و فرزند بود یکی دیگر
 حسن نام داشت و دیگری دختر که نفیسه نام داشت
 و نفیسه را بیک از بنی امیه شوهر داد گوید که آن
 که آن اموی عبد الملك مرغان بود و نفیسه و مصر
 وفات یافت و دعا الهی که از عبد الملك کمال
 و اهل مصر و با این نفیسه نامند و سبب تحریف
 و سبب موافق عرفان زمان مراد لفظ خام است که
 مصرشان نفیسه را عظیم شمرده اند و ضم با و خود
 و غیره در مصر مشهور است که زبادت بنماهند
 بنام الدین احمد بن خلکان از بزرگان و وفات ایشان

گویند نغیبه دختر حسن بن عباس و از زنان صالحه
منقبه بوده گویند چون محمد بن ادریس امام
شافعی بمکه مقربا آمد بمکه نغیبه رسیده و از
استماع حدیث بمشهور و اهل آن سرزمین اعتقاد
عظمی بوی داشت چنانچه هوزبان اعتقاد داشتند
چون امام شافعی وفات یافت خواجه اشرف نغیبه
بودند و او در خانه خود بگویند خواند و فانی
در رمضان سال دویست و هشت هجری ذی القعدة
از حلت نغیبه شوهرش مؤمن بن اخی جعفر خوا
نفس او را بمیدینه طیبه کحل و در آنجا دفن نماید
اهل مصر میگویند که ازین خیال بگذرد و او را
در همان مکان بخاک سپارد و نیز میگویند که ان بدن
در میان فاضل مصر در موضعی که الان بدین السبیل
دفن نموده و اسباب دعا در تحت قبّه او معروف است
ابو نصر بخار و گویند مادر نغیبه لباب است و لبابانه

دختر

دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و او را اول
زن حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام بود بعد
شهادت آنحضرت در یوم القعدة در بین حسن و حسین
خود مردار کرد و نغیبه از او بوجود آمد چون نغیبه
ملک محمد بن صادق علیه السلام را دید
بنابراین و او را دید و بعد از آنکه عبدالمطلب مرده بود
شد و از او اداوی چند سؤالات و هرگاه دیدن
عبدالمطلب داخل میشد او را بگویند که خود توان نشسته
بود می نشستند و او را زیاده اکرام و توفیر می نمود
و توفیر می نمود و در دینار در دینار مجلس بوی مطا
نمود و آن اخرا مان و عطا با بر او مکنان و مقرر
نغیبه بود شیخ ابو الحسن عری گویند بنیامام از او
دیدند که هین دو فرزند را که گفته است که بعضی
دیدند از فرزند دیگر نیز بوده که بچه نام داشت و بچه
در معمریت و بنیامام این مطلب را در کتاب و خوانند
نزد کس و از فاضل و اسنادان بلکه این حرف که بشنید

واعلموا اني قد بان نبي **حسن بن زيد بن حسن بن عبيد**
ابن علي بن ابي طالب عليه السلام كعبه او ابو محمد است شيخ
 غرالدین بن ابی خریز و فاضل شمس الدین بن خلکان و غیر
 ایشان از مودعین آورده اند که حسن بن زید مدتی پنج
 سال از جانب منصور حاکم مصر بود و در منصور بود و
 کرمه و در بغدادش محبوب داشت و اخبار اموال فراوان
 نموده بود از وی بگرفت و در زندان بود تا آنکه
 منصور وفات یافت و محمد و خلافت داشت که او را
 از حبس در آورده و اخبار اموالش را بر وی بود و می نمود
 ابرایش بود که او را که حسن بن زید بن حسن بن علی بن
 و خوش خوی بود الا آنکه از خاندان خود را از این حیث
 و هوا خواهی عباس میکرد در سال یکصد و شصت و
 هجری علی بن ابی طالب که او را این بطله گفتند اما در پنج
 و نه ساله ملک پیشرفت حسن بن زید بن علی و وی
 و در منزل خارج حسن بن زید از دنیا در گذشت و پسر

پسر

پسر بنی فیه بر او غارت گذاشتان خلکان را در بغداد
 افتاد که گفته حسن بن زید در مکه و مکه بر او
 در گذشت چه در سال وفات وی که با ایشان یکصد
 شصت و هشتاد و سه نفر و در پنج و شصت و هشتاد و سه
 از جانب محمد با این بطله بود اللهم انک گفته شود
 علی بن محمد در دنیا از قلم فتاح فرستاده باشد
 و علی ای حال حسن بن زید هشتاد و پنج سال زندان
 یافت و در منزل حاکم که ما بین آن و مدینه پنج میل
 مسافت مدون گشت و بعد از آن در بغداد حبس
 کرد و در مدینه آنچنان مدون شد خطیب در
 بغداد گفته قول اول صحیح است بالجمله حسن بن زید بن
 در میان بنی ناطه معروف بیزدی و عمل عدیه خیال
 باقی عباس بود و اول کسی که از علویین شمار می
 میشد و لباس سیاه در پوشید حضرت صادق
 میفرماید بعد از آنکه محمد و ابی امیر و پسر عبدالله بن

حسن متی این حسن مجتهد و امام زیدیه و منصور بن
 کردند و منصور بر ایشان غلبه کرد حکم نمود تا جمع
 بیه هاشم را بقتل و از میند بگویم آورد و منصور
 اجتناب بفرمایند ما بنو هاشم هم از اعدا و قتل بفرمایند
 تا آنکه در روزی جمیع عاصیان فرود منصور برین آمدند
 گفت علبه بر کجای هستند از ایشان دو نفر که علبه و
 عثمان باشند بجهل امیر المؤمنین منصور داخل شوم
 من و حسین زید برود و از ما بپوش چون پیش از ایشان
 دو نفر از کوفه گفت تو بن که علم علبه بسیار گفتیم
 لا یقلد العیب الا هو گفت تو بن که ترا ج ملک از فرود
 فرمودند که هم ترا ج ملک از ان شماست گفتن با اینها
 برای چه خواستم شما را عظم را که هم عینانم منصور
 بنیال من انکه خانه های شما را خراب کنم و درها و شال
 بشکنم و خانه ها و شما را بزنم و شما را در جای دیگر
 دارم که احکام را صلح جاز و حلال با شما کرده و از پیش
 نکند

نکند زیرا که خدا و ملک از شما ناشر است گفتن اینچنین
 خداوند حضرت سلیمان علیه نبیا و علیه السلام را ملک
 مظلوم که شک نمود و از وی علیه نبیا و علیه السلام
 برین سب و لعن نمود و حضرت یوسف علیه نبیا
 علیه السلام و ظلم واقع شد بعد از آن کرد ظاهر بدین
 عالم رسید برآمدن خود را عفو کرد و خود از قتل
 ان ایضا عفو منصور از بن کلمان من سرور شده
 نمود و گفت باین رسول خدا اعدا کن من مطلقا
 کردیم گفت مثل تو کوشش قبل از بزرگی قوم را در
 نماز او من ان حدیثی را که چندین قبل از بزرگی
 می کردی که امان از اجل است و این کرد و ایشان از
 علیه السلام علیه و آله و آیت کرد و اندک من حدیثی از
 آباء من علی من رسول الله علیه و آله و آیت کرد
 نفر الدار و قتل الامار و ذکر العمار و ان کا فزا
 گفتار بعضی صلح من معور منما بدینها و طولانی
 نکند

نه هانا و زباد بنمايد بي و غمرين را اگر چه در اول
 كافر باشند منصور گفت اين حديث را نخواستم گفتند
 حديثي است من ابائمه من علي عليه السلام من رسول الله صلى الله
 قال الامام مفضل بن سالم بن سواد بن صير من و صلوات الله
 من فطخه بنو اسحاق او غفره شن اند و غمرين و صلوات
 خدا و صلوات كن كبر كه و صلوات كن نماز و صلوات كن كبر كه
 فطخ كن نماز باز منصور گفت اين حديث را نخواستم
 گفتند حديثي است من ابائمه من علي عليه السلام من رسول الله صلى الله
 عليه و آله قال زاهد فرجيل يقول يا اخي خلفه اكرم
 و شفقت لها اسما من اسمي فمن وصلها وصلته و من قطعها
 بليست بغير هذا و غفر و صلوات من و صلوات من و صلوات من
 رحم را و پيرين او دم از و باغ از اينجا از اسم خود كن
 با اسام بگو و صلوات نمايد من او و صلوات كنم و كسي كه
 كند اسام را قبل از نماز او را بياييد و صلوات كنم
 اين حديث را نيز خواستم گفتند حديثي است من ابائمه من علي

عبد

عليه السلام من رسول الله ان ملكا من الملوك كان يظن
 من عيسى ثلاث سنين فوصل رحمه جعلها الله ثلثين
 يعني بدستك يكران بادشاهان همان سه سال
 از عمر او باقي ماند بود پس دعايت نمود و رحم خود را
 خداوندان دو دو عمر او را ملوك داد و خود را بهر سال
 در مسند پير منصور گفتند و نظر من اين حديث بود
 بخندم و فرمود كه جميع بنو هاشم اين حديث را كنند
 از اين حديث بخنده و بنو هاشم ما را بهر حديث كنند
 پس منصور و ما را با حسن بن زيد و بنو هاشم رخصت
 انصاف داد و در طبعه برادر آنها مقرر نمود چون ابراهيم
 شهيد ما بنوي در بصره خروج بر منصور كرده بود
 بدین واسطه منصور و اهل بصره فضايل كرد و وارد
 من و ايام داشت حضرت فرمودند با اجر المؤمنين از
 اهل بصره نيز بگذرد كاه آنها را مفرق بالجلدان
 مكنان طريعه در كشتاديه سيار ضبط است و كوتاه

عبد الله حسن و در پیش محمد و از اهل بیت محمد
 شایسته دستان متبرکند و لیکن این همه و برآمد
 کرد و حسن را این نصیب بر آن شد که در روز قضا
 الله املاک خلائق و نظام طاعت و من و جماعت
 حاصل شود آنکه خداوند عالم را ضعیف و قوی نماید
 بر عتق و از اهل بیت که در و حضور و غلظت
 اول العتج امتها در آن کرد و است که بسیار جبرین
 و جعفر بن سلیمان را بر عتق و در کلید کوبید
 مسلم جعفر را مدح گفته بود و در آن وقت حسن میگفت
 بود پس از آن حبیب از مکه داد و بعد من و سید کشته
 ابا جعفر را مدح گفته و میگوید علی چون از و غلظت
 نماید به ام و بر این اشعار مدح تمام
 فقا حیدر قبل ما جعفر و کان المومنین جعفران
 حوالمبرین العالمین اذا ما خلا عن منبر امیر
 کان من خواصوا امامه غیره و انما هم تحسیرا

بج

میر علی از امامان جعفر بن سلیمان چو بشمار اهل و
 اما و از اهل بیت که در مکه و مدینه را نام جمعی را
 جعفر را که ما مول و عزیزی خطایند نصیب میگردید
 کند کوبان فاما سائلان و عازمان اولاد خواصان
 می کردند شدن اند و جعفر خود را از ایشان انتخاب و
 شدن و لیکن شاهرا از جعفر میسبند و در مدح شما
 این اشعار را عرض کردیم ام

لعمری ان ما فشا و بدینما بعض من الجاهل و الکافران
 لاشیاء و ما اولی وجه و اکثر نهران غرور و غصدا
 هو الغرور انما من غرورا و ندوا علیا ذالمعاصر
 و بدید النوا و البسط و جعل و جعل بالعلی الرکب المجل
 و ما قال من دا جعفر و علیا اذا ما فاه العزل عندنا
 بعفام نالوا ذلها ما فاجرا برون به من علیک و مظهر
 بعفهم بیان خودم که دست مغرور بان دار و دنیا
 و در کد شتر این مردم نخواه کا دشمنان و عتد و بر این

در به خوارخوان منک ز بخش کفر مراد بر لب او افتاد
 خرد بدخ شایسته روی و لک و زلف نام نهادن جعفر
 شوق حلیت کشان بین هم از حبیبیت کز او نماند
 و روی هم از حبه کسب جبر صبا جان حضرت زعفرانی
 مایه مناصرت بر همان بود و عجزان طبعاً حریف عالمی
 و جعفر و دنیا صاحب خود را که سبط پیغمبر است و دیگر
 علم خود حسین مظهر را که در کربلا سبط نبیها و زان
 کشت من جن دباستان جعفر بر روی نباشد و در کتابی که
 جبریل روی رساند از آنجا که کیم ایشان قیام حضرت
 شاد و به بلند پا نشد حسن چون این اشعار از او روی
 نماند و در میان روی نموده صلوات جاریه یاف
 حسن از احسان حیدر و اخلاف پسندیدن بسیار است
 گویند چون سر بر این عهد آید من حسن منی زانور
 اوردند از سردر میان سیر بود حسن سرخورد از بلند
 سر او هیزا شناخت منصور گفت با شناخت از کتب

حسن

حسن گفت علی منی کان محمده من القیم سینه
 و نجیبه من دار المولان اجناسها بقی این
 جوان بود که شش بر آتش او از طلا عذاضی بود
 و نگاره گرفتند او را ازین دار فلک بخانه داد کس
 کلوی حسن را که خنده منصور گفت سبیل نداشتیم اینکه
 کشید شود و کس از او داده داشت که ملایکت دادند
 مرکبش از اسان و جود در کتاب محمد الطالب مشکو
 که جمیع اعضاء زید از حسن میباشند و او را از حسن
 عقوبت ماند اوی القیام میبرد در کتابها ملا و ده که
 چون حسن بن زید ولی مینمیشد این صدقه را بدید
 خود نمود این صدقه از زمان در خزان حسن روی
 مرکبیم بنیم که ان مدح فخر و رسوم با از جیوت خا
 باشم چه شرافت عطا ازند بجه و جود مسعود پیغمبر
 صلواته علیه الله با داده است که جمیع هر صدق و هبیم
 دهد و باز هر ذری و حوز آن حضرت بر من اینست که انما

گفت آنکه خوشی حلال را باید انکارم و نفس خوش را
بچهره بپاید و خوارم منجوس بنمایم

ملوک حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

وکی ملتفت شد بدات و گفت یا ابوالحسن و یا ذخیره
بود تا ما را ویرانی عید الله شیخ ابوالحسن عمر و ابو
نضر غایب گفته اند علی را نیز گریه بوده و صبر عظیم
و عبادت در غایت عظیم با ابراهیم بن محمد بن علی
و مسما و شیمه و ابی عبد العظیم را معنی بوده و اولاد
ارونده است بلکه عصاره عبد العظیم بن عبد الله
علیه السلام است چنانکه ذکر مشهور و الله اعلم
ابو نصر گوید علی و حسان بن علی و حسن بن علی و قاسم

عبد الله بن علی بن ابی طالب علیه السلام

علی بن ابی طالب علیه السلام

ما مشرف و ما شایسته امیر غیاور گفته مادر عبد الله
کثیر بن عبد الله بن عباس نام که در خنده شده بود و بخند
کنند

۲۱

گفت در حق کجاست که خلفه شریف است و اعیان را در حق خود
نشان نماند آنکه هرگاه ترا منسوب بنم و خود تو را
خواهم کرد عکس از من و خود خود بجهت تو و خود بجهت
دیگر و یاد منم آنکه ندیم من منسوب هست
بشار و من و قاضی از بر عمل شیع و در کلام تو را
تخلو و کوفت با بر صدمه نیز در کلام تو در حال تو بود
از هر یک گذشته بود و این اشعار را عبد الله بن محمد
نهادن سال رسول من السلام و در حق ما را السلام
و قال لا تطعوا و لا تعصوا لفرع الله لا تخون الامام
و کتب نعتی چنانچه در حق ما را السلام
از عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام
نقود سید پیغمبر صلی الله علیه و آله را از شهادت منع و به
بزرگ نام آمد فرمود و گفت سیر بشید تا و در حق ما
از اول که در حق ما را السلام و کلام ما را بجهت تو را
و حال آنکه بخت و در این راه استخوان جا و فرست

گفت

کدان کبریا عالمات چون علی بن عبد الله و نیک
 شریان کبریا لایسوی جبر حسن بن مرید بر کبریا
 شریع الله ایلان کبریا مولود شد ابو نصر گوید
 بعد از آنکه علی بن عبد الله و نیک بافت جبر حسن
 عبد الله از دکان فاد خلیفه کرد چون شد عبد الله
 فاد ما در جبر حسن و پرا فاد ملقب نمود ابو
 مولوی مصاحب و رفیق ابن الساج که از خلیه علمای
 آفتاب معدودات نیز چنین آورده است و قول
 اولاد وی چهار نفر هستند احمد و قاسم و حسن
 و عبد العظیم و بعضی ذکر کرده اند که در این چند نفر
 بوده است محمد ابراهیم علی اکبر علی اصغر
 عبد العظیم عبد الله بن علی بن حسن بن حسین

حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

بن زکریا و انحضرت و کتب عامه و خاصه ضبط و ثبت
 شیخ ابوالدین الحنفی که از علمای عامه و بابا از مشایخ

در کتاب عن الطائفة السیال اهل البکریه ان کما را
 در دو جلد مختلف تصنیف نموده که جلد نام
 امیر شهور کورکانت و جلد دیگر نام
 شریعت مکه گوید بخاور و نبات کرده که او علی
 محمد بن همام از عیینه بن عبد الله طراز علی بن علی
 روایت کرده که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل
 شد که حکایت اسمعائیل عبد العظیم علیه السلام فرموده
 که عبد العظیم بن محمد بن مؤمنم گفت عقیقه راوی
 حسن بن زید بود و هم او گوید انحضرت شریف بزرگ
 جلیل القدر بوده اما در طرف خاصه بن زکریا و ان
 حضرت از باده فرستاد صاحب بن عباد طالق
 و در فهرست الدوله و ملوک و در شرح احوال حضرت
 عبد العظیم بر دلخته بعد از بیان اسم و نسب انتخاب
 گوید عبد العظیم حسن بن همام و زاهد و خداوند
 و ورع بود و در احکام دین و طریق شریع مبین بود

استوار داشت و در میان مردم بصدت و امانت
 مشهور و مسلم بود در سلك اصحاب حضرت امام
 فخر و امام علی القری علیهما السلام معتمد داشت و از ایشان
 احادیث بسیار آورده و از آن دو امام پیوسته ابواب
 مشکاتی و رسائل شیعه را تخریص از خود ابواب
 در بابی از احادیث و روایات کند که گفت و فخر در
 شرحی را می بخشد و در شرح امام علی القری می بیند
 مسائل چند از حدیث و احادیث بر می بدم جواب می آید
 مسائل از احادیث فرمودند چون خواستم از آن انوار
 فرمود باطلاد اذا اسئل علی شی من امر دنك فكل
 عبد العظیم بن عبد الله الحسن و اخوه من آل السلام فخر
 ای ما و چون مراد مسائل و بیاید شی و در حدیث
 ان نولن کرد انرا از عبد العظیم بن عبد الله حسن و
 نمای عا و از آن سلام و بیان شیخ صلوات علیه
 باستان و خود از حضرت عبد العظیم روایت کند که گفت

و

۲۴

بر امام علی القری و امامم چون نظریا و کتب برین
 فرمود میباید با ابا القاسم است و بنا حقا صبرای
 ابا القاسم از روی حدیث دو سند از مایه هر کس
 باین رسول الله اله دارم فعاید خود را در حضور خود
 بیان نمایم هرگاه مقبول و مرقوم است بدان میبند
 و طریقت باقی و مایه باشم و بدان انفا و خدا را
 ملاقات کنم حضرت فرمود فعاید خود بیان کن هر
 کس در ملاقات میبند بر داشت خدا بکرت و اولادش
 بنشین از مولود خود و عرض و عیال و صورتش بلکه
 خود و جسم احیام و صورت و عا لقا عرض و جواهر
 مال و جواهر و حدیث اشیا است و شما در هم
 میبند که عظیم بن عبد الله بن عبد الله در شاد و خدا است
 و می خاتم و سئل میبند است پیغمبر و عبد را تخریص
 نام امام فخر است معبود نکرد و شریعت و ناخج تمام
 شریعت و با ابا القاسم بعضی بن شریعت او را و روزی

تو اهد بود و معتقد مرا باینکه بعد از او حجت حضرت
رسول الله علیه و آله و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
علیه السلام و پیشوا و صاحب امارت و غیر آن افتاد است
علیه و بعد از آن برادر کرامت بن علی علیه السلام و غیر آن
و بعد از آن حضرت محمد بن علی بن جعفر بن محمد بعد از آن
خیال می شود که حضرت و بعد از علی بن موسی و غیر آن و غیر آن
محمد بن علی و بعد از او امام و خلیفه حضرت عباس علیه السلام
بعد از زمان من خلعت من علی حسن بن علی امام و خلیفه
پس از خود با ابا القاسم ابا محمد و با قریب امام بعد از
چهره حضرت با شد گفتیم با بن رسول الله ابا جعفر است
حال امام فرمود و بگوید که امان مرا من قایم باشد و من
نمود و بگوید که امام بودن از امام صاحب باشد و من
ظاهر شود و با طاعت من را از مکه داد و فرستاد و بعد
از آنکه خلد و مدونان جمع ازین فرمودند که با شد
حضرت عبد العظیم گویند عرض کردم بر شما نشان معتقد

دکیم

و گویم و نشان ایشان و نشان خداست و نشان ایشان
دشمن خداست کسی که کلمه الطاعت بر زبان ندارد خدا
طاعت کند و باشد و هر کس طاعتی را از میان ایشان بیا
ناز و نافرمانی خدا نموده است و معراج حضرت خضر علیه السلام
ما بام سوال فرمود و گفت و در دوزخ حقتن طاعت و غیر آن
صد گفت و بدین شک و در پ قیامت بیاید و خدا
مرح ما را بعد از موت از قبر برانگیزند و هم چنین بود
انامه صلی و سوره و آقا ج و حصاد و امر کردن بمعرف
و نه از فکر و معتقد و ثابت قدم میباشم در حضرت امام
علیه السلام و در دین خدا و الله و بن الله الدعا و نصایح
قائم علی شهادت الله بالقول الثابت فی الحجج الدیة و الا
سیر فیم خدا که اینست درین خدا که برای بندگان خود
خدا و پس بر این معیت با فی ما بش خدا و معانی و در دنیا
ناخیز و مرا برین ثابت و برقرار بدارد امنی و ازین
دوست که در دوزخ و پادشاهان اجناس بکنه مشهور و صلی

دینار علی امام زمانه فصدقه و دعا له و دعا له
امام محمد بن علی السلام و امام علی بن ابراهیم و دعا له
فوقل بنده شایسته داشته و احادیث بسیار را در آن دو روز
در باب توبه است و هم از چند خود علی بن حسین در باب توبه
مفسر و مفسر و ابراهیم بن ابراهیم در باب توبه و مفسر
از آن حضرت در باب توبه که از جمله انبیا است و حدیث
برای ما و ابراهیم بن ابراهیم و ابراهیم بن ابراهیم
از باب و معنی از خلد و شیخ نجاشی از احادیث محمد بن خالد
برشته و از باب توبه که حضرت عبد العظیم از خلد حضرت
بروگامد و در سکه الموالی و من کویچه شیعیان در باب توبه
خاندن و هم از شیعیان که بنقل کفر و توبه و عاشر سکه
محقق کشت هر دو از ابراهیم بن ابراهیم و ابراهیم بن ابراهیم
دعای می داشت و شهادت از ابراهیم بن ابراهیم و ابراهیم بن ابراهیم
و در باب توبه که در سکه الموالی و من کویچه شیعیان در باب توبه
و می گفت این بر من و ابراهیم بن ابراهیم و ابراهیم بن ابراهیم

جز چند نفر از شیعیان از احوال آن بزرگوار با خبر بودند
ناگفته بگذرد و امام اکبر و هم در آن احوال شایسته
از شیعیان حضرت و سالک و سالک و سالک و سالک
و در باب توبه که از شیعیان که از شیعیان که از شیعیان
بر خواسته داشت و مدد فون خواسته کرده بود و در باب
در باب توبه که از شیعیان که از شیعیان که از شیعیان
و مکان که اینک در اینجا مدد فون و فون و فون و فون
و مکان و از صاحب باغ بنجم صاحب باغ گفت از فون
از فون و فون و فون و فون و فون و فون و فون و فون
صاحب باغ گفت من به چنین خواهر به ام و مواضع این
و با باغ باغ و فون و فون و فون و فون و فون و فون
انجا احوال خود را در فون گفتند پس عبد العظیم بسیار شده
از فون و فون و فون و فون و فون و فون و فون و فون
بر فون و فون و فون و فون و فون و فون و فون و فون
نسب شریف خود را با این مضمون فرستادند و فون

اموال فاسم عبد العظیم در عید الله در علی الشهدا حسن
 پیر پیر امام حسن در علی بن ابیطالب علیه السلام قبل از عید الله
 دود و همان شمع مدفن را ساختند و امکان بسجده
 و غیره التعمیم معروف شد و آنحضرت را حاجت داد
 امیر المؤمنین علیه السلام این را بر او فرمود
 شما نیست معینه و این که که الله که در آن عید الله
 حضرت امام علی بن ابیطالب علیه السلام حضرت زین العابدین
 بودی گفت زبانه حضرت امام حسن علیه السلام زعفر بود
 حضرت فرمودند که زبانه را بیاور و عبد العظیم اکبر
 او زبانه را بیاورد و زبانه را بیاورد و زبانه را بیاورد
 علیه السلام زبانه را بیاورد و زبانه را بیاورد و زبانه را بیاورد
 بهشت بر او اول صاحب الامتساب گوید مالد
 ام دلالت و بقول الله جل جلاله ما در آنحضرت
 فاطمه بنت مفضل بن جبر و عقیق و آنحضرت پیر داشت
 موسوم محمد را در آنحضرت فاسم بن حسن بن پیر

و خواهر

و خواهر و داشت فاطمه ما در حسن بن عبد الرحمن بن
 فاسم معا و شریف محمد پیر حضرت و فاطمه خواهر
 و خدا پیر و عقیق معلوم است اما معین و
 فاطمه که در شهر مودت و عقیق و فاطمه که خود را فاطمه
 داشت و گویند و عقیق گویند که این معین فاطمه دختر
 امام حسن علیه السلام و عقیق و زین العابدین و الا الامتساب
 و زین العابدین که این معین و عقیق و فاطمه
 کتب است و عقیق و زین العابدین و الا الامتساب
 که در آنحضرت و زین العابدین و عقیق و فاطمه
 و صفای بن جبر و عقیق و زین العابدین و عقیق و فاطمه
 فاطمه و عقیق و زین العابدین و عقیق و فاطمه
 که ما در آنحضرت و زین العابدین و عقیق و فاطمه
 به عقیق و زین العابدین و عقیق و فاطمه
 خود که عقیق و زین العابدین و عقیق و فاطمه
 فاطمه باشد و عقیق و زین العابدین و عقیق و فاطمه

باشد العلم عند الله وپس من بعد بنای بدین امر که
 شود بر سرش و بعد شهر با تو معین و توحید انصاف
 برود و مورد نصیر اسم داده شده باشد بر حال انکار
 شریف خدا را که مدین امام نداده اند و انچه از حق
 عید العظیم علیه السلام در آن آورده اند و در آن
 آن نصیر منیر که از سادات جمیع النبی عیالند
 بر دیار ملت ما لیا دیاست و در آن فرط است از فضل
 ولایت طایرین و اطراف آن سلاطین مقربان اماره و مقام
 محض است بجهت دیار این بر سرین ان اصفا عیالند
 نهضت منوره اند چنانکه اسکن در میان منیر و در
 موضع از تابین عالم را تفصیل از ابرار نمود و مقام
 خدام امکان شریف از شاه اسمعیل و شاه طاهر است
 و با خلایق فطاید سلاطین خاندان مکان شریف است
 چنانکه در محمد بن شاه افشار بیک از حلیه ابرار و شاه
 ثابته در محمد دولت سلاطین طایرین ابرار و در خدمت

استاد

استاد باد و ان بعد منیر که بود و نصیر نصیر
 منیر که از در سال هزار و دو و سی و بیست و
 مجری شاهزاده حسن علی میرزا و صاحب السلطه
 در ماهی که در دار الخلافه طاهرین حکومت داشته
 بوده چنانکه در در و بیاضی که بکین امام داده
 هر دو مصداق ما برین این است
 در حین زمان زاده خزان آتش
 و در هیچ مبارک از غایان معنور و محلی است و ظاهر
 شاه ساخته کینه و در هیچ خطا اما محض و
 طاهر است اما در آن خلوت و معین تا نور شاهنشاهی
 جهان پناه که پیوسته هم مبارک و معر و اخلاص
 و انشاء امکانه جزایر محنت بر او غلا و عیالند
 و اعلان سعادت درین بفرمود که ظاهر کند در آن
 منیر که با طایف ملک بر او دارد با خشنود
 اند و مدح نموده و باطن روان و جلد ناز

شیخ ساجده المارونه **شیخ حضرت امام زاده محمد**

که فرمودند در روز و شب در وقت ظهر حضرت
عبد العظیم علیه السلام التمسید والتسليم من اهل
و چون سلسله اجداد را بجا دان بر دگوار حضرت
سید سجاد علیه السلام اتصال می باید و از انصاف
از شجر طیب و در حجر مبارک میبایست لهذا
الجداد بر دگوار انتخاب را بعد از حضرت سید سجاد
بر تپ نگاه داشته شد پس از آن بدک احوال
آن امام زاده لازم العظیم می باشد و چون الله و

مکمل باو الحسین باو الحسن است ما در شان و ولد
سازگش بر و ابو یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف
و بعد بلع و بک کرده درها بجا مد فون شد
حسین علیه السلام **حسین علیه السلام** **حسین علیه السلام**
چون پدرش طیب و بخت از ذریه پوسنه در حسن که

اینها عطر از ند جسم بخت نمودند و بجا و زاده
مر مر بخت کار در نصب کردند و غایب سید
در صبر و وفای و سید و ابو از ابا جعفر و غایب
و سید طای غالی عالی و غایب سید سید
دفاع حال دایم و زاحی سید حکم داد و از حق
ضابطه شرح فویم واضح و مستقیم از دایم و زاده
مقدسه بر داختند و بحسن اهتمام او با و دولت
جا و بد وقت و فقره بای حفرین سلک خراب املاک
موقوفه با با امان و دوی او دره خیرین بر و غایب
ان دوشه بجهت افریده کشت اکنون که سید
بر بکله از دوش و دوش و دوش و دوش و دوش و دوش
پادشاه است که دوش و دوش و دوش و دوش و دوش و دوش
نباها و جلد از فیصل مدار و سید و دوش و دوش و دوش
و غایب هان کوز شهرها غایب و دوش و دوش و دوش
لغز و دوش و دوش و دوش و دوش و دوش و دوش

که کند که سنده بود نوی خلافت قیام از اول خرد
 بجهت بلوغ رسید در نزد محمد بن عبدالله بن
 شعیب بن جسر که مکرر بنصر و کینه و امام
 نبند به است و او را محمد بن موهود دانند که بر میورد
 و در وقت خروج عهد بر منصور و حسن و ابی محمد
 در دست داشت و بر ابی محمد طول نامش مع الیه
 میگفتند بخود محمد بن عبد الله بن حسن از خوف بن
 مخفی شد و مکرر که امام بنی طایف جعفر بن محمد السادی
 علیه السلام را میآوردند و در وقت حضور فرمودند ای امام باک
 حدیثی بر منول خدا که منصور هرگز کرد بر حضرت فرمودند
 از جرم حسن بن علی و در کتب و منبر بنصر یافتن
 حضرت حسن را عفو کرد و این جلیب و حدیثی که
 از حضرت صادق علیه السلام نقل خواهد شد بر ما
 فالج بر جعفر بن حسن است و بعضی از کتابین
 مثل ابی جعفر محمد بن محمد بن ابی صاحب کتاب

و این

و این طایفه سنی که طعن در نسب و سباده
 زده اند بجهت و بیشتر از کتابین از عامه و نقل
 نفیج سنی او را کرده اند چنانکه شیخ شرفنامه
 در کتاب موشوم ما بنصر بنی طایف الاشراف نقل
 از اشراف بنی طایف که در حدیثی حالش خالی
 از او شدیم فرموده چنانکه بنی جسر بنی صادق
 مکرر سوره ادب کرد و روایت و مکرر حضرت
 صادق علیه السلام را مکرر عارض شد با امام موسی کا
 علیه السلام فرمودند هفتاد و نیا و باطنین و نیک
 و نیک از کتاب بنی طایف برسان سالمه کفر آنحضرت
 عرض کرد باین رسول الله هفتاد و نیا و باطنین و نیک
 و حال آنکه ما بشده خیال مثل شمار داشت حضرت
 فرمودند چنانکه هر کس از کسان ما که خداوند
 فرمود و در خواص فرموده و فطیون ما آرا^{ان} الله
 بوصول امیر بنی طایف و این حکایت را با نیک^{نصیری}

در دین و دنیا اما سببه نیز در جلال و کبر صاحب
احادیث دارد شدن و مقصود از صاحب
نفع در شعر و عیال خراجه که در خدمت امام رضا

علیه السلام فرستاد

مذاکره ایات خلعت من الله

و منزل و محو مغفر القصاص

بود بکوفان و آخر و طبیعه

و آخرین نفع نا اهل صلوات

عزیز بر کوار است و حکم صاحب نفع در ایام

خلافت موسی الهادی و اقیه عباسی خروج کرد

بسیار و از بنو هاشم در خدمت می نمودند یکی از

عبداده بود در کینا و از بنی خضبه است که قوم

الفی عبداده و شمشیر حاکم کرد بود و با هم

حرب میکرد و چون کار بر حسین صاحب نفع مشک

شد عبداده از حلبین و صیبت نمود که بعد از شهادت

در کتاب انساب روایت کرده و میگوید که از بنی هاشم

فاطمی و برهان و از بنی هاشم بنو الاطس

که ایشان را اقامه کردند حسن را بدینجهه اطس

میگفتند که ضربه بیوفی من و منبسط

و هیچ ارتفاع در فقیه افت نداشت گویند

این انشا و انشا را بنی هاشم و بنی هاشم

و همچنان از ما در دولت یافته بود و عرب این

کسی از مردم مان اطس و از زنان فطاه

گویند از اینجاست که اعیان و اولاد و احاد

حسن اطس بنو الاطس و اقامه نامند

عبداده بن حسن المطهر بن علی بن حسن بن

علی بن اطمس علیه السلام

در خدمت حسین بن علی بن حسن مشک بن حسن

مشک بن حسن مجتبی بن علی بن اطمس علیه السلام

معروف و صاحب نفع و امام دین بوده است

اما امام دین بر اینست که صاحب خمار حد
الطالع و ذیل عبد الله شهید نوشته که از یکی
از ائمه دینیه است و این مخالف با آنچه در خواب ملک
و محل از مذکورین بر روایت شده که بنا بر حد
آنها اینست که امام عصر از خوار عالم کسب است که
با علم و فضل باشد و خراج بیست کند و بیست
که هر دو با یکدیگر باشند نماید چنانکه در مذکورین
و همانرا بگوید و خراج آبادی در دما سوس
کافا و در سجد نوشته و فرقه دیگر از زبانه
هستند که سبب چنین را جابر می نامند و عبد
شعید بعد از شهادت حسین صاحب فتح خراج
نکود پس از آنکه دینیه محسوب نیست و بعد از ائمه
فخ در مدینه طینه نوطن حبشه چون هر چند
موقع بود در سوال از احوال اولاد علی بن ابی طالب
مخصوص از بزرگان و صاحبین و بنای آنها و غیر

از فضلین نجف بر یکی ازین سلسله جلیل است
محرکه که ایاد در خراسان از آل علی بن ابی طالب علیه السلام
شخصی از یکی هست و فضل گفت در بار نجف و نجف
محرکه که کویز اینها هم ولی شنیدم در یک موقع از
عبد الله بن حسن افسوس نشسته مردم پیش او می آمدند
و پیش او این چیزی گفتند پس از آن هر چند شخصی
ما مورد ساختن عبد الله را حاضر کردند چون حاضر
هر وقت گفت ای عبد الله تا چند در مدینه مردم را
بگو و خود جمع نموده و بدو بزرگوار و عورت می کند
عبد الله گفتنا خلفه سوگند میدهم ترا بجزیت
العزم دست خود را بخون من آلوده مکن من از ظاهر
دینیه چشم و با ائمه الفتن دارم و در مدینه از تو
و غیرت کردن بودم تا هر پاره در محله بابا رسید
هر چند گفت می دانم در قول خود صادق و لیکن با
نراد خانه حبس کنم و کویز بکارم که احدی را نماند

تکذیب شغل و کوفه باری باشد عید الله گفت انچه
 از نفاق و این جنس الشبه افشا و حواس و دماغ
 من پیدا خواهد شد هرچون اعتنائی نکرد علم بحسب
 و قوت خود متذکر بحسب خیال میکرد که کس از او خبر نماند
 نوشته او را بهرین رساله است که این نشان است که
 بکار ندمال و هرچون با سبطی است خوشه در اسله او را
 بهرین رساله بعد از ملاحظه نوشته را است و
 بحسب نوشته که انداخته تمام نوشته حق و ستم هرچون خود
 دلش از عجب و تعجب نبیند اندک میخواهد از او بپند
 رساله و بی باین کار اندام منکم او را بهرین دلش است
 خواهی گذاشت بحسب گفته او را بوسه دم کرد بحسب
 و معاش و حق نوشته و حق در عهد الطالبی نسبه
 مذکور است که هرچون درویش که پنداره را بحسب چه
 گفت اللهم آتینیه علی وجهی من اولیائه و اولیاء
 بعض خدایا آفتاب کن امر عید الله را بدست درویش

و در میان

و درویشان خود و درویش جعفر او را در منزل خود
 نمود و درویش عید نوروز و مقبول در عهد
 بدست خود که من آن سید جلیل القدر و دوازده
 در شهر را در میان خلق گذارد و سرش بر روی
 نهاد و با سایر هدایا را از هرچون فرستاد چون فرستاد
 هذا ماوی جعفر را رساله هرچون بدختر از او خبر بود
 هذا ما آمد چون سرش را برداشت سر برین عید الله
 مشاهده کرد که مشهور گشته و درویش هم کشید و در
 عین جعفر و السبل شد با و گفت چرا چنین کردی و گفت
 بجهت آن سوه ادب که در نوشته خود گشت با من
 کرده بود گفت سوه ادب نوشته ترا تو کن او است
 جعفر چون هرچون را مقرر بد گفت چرا غضبناک شد
 باید سر و روح برای خلیفه حاصل شود او را صلوات
 تمام و سخن اجدادش هرچون امر خود سر عید الله را
 داده ما جیدش ملحق ساخته بنابر و را به صاحب

هر روز خود بر روی نماز کوفه و در میان دو دروازه
 مشهور سوره الطعام است درین نمودند که بنده چون
 هر روز از راه ملک شریف شد سرچند کبریا فضل جعفرین
 بخود می نمود که گفت اگر جعفر بیست و یک سال خود را بنده
 نماید بگو عیبه فضل امیر است که بدین اوست
 خلیفه او را بنده و زدی چون می شد کبریا فضل جعفر
 اندام کرد جعفر دستمال نمود که چرا امیر المؤمنین خون
 مرا حلال داشت و می کرد گفت باز از فضل جعفر عیبه الله
 که بنده ایام امیر المؤمنین او را فضل رساند عیبه
 محمد بن عبد الله که بنده حسن بن محمد بن علی بن
 محمد بن علی بن ابی طالب و علی بن
 مکن با بن جعفر در میان الطالبتین از امیر المؤمنین
 و اولاد است که مادرش زینب بنت جعفر بن علی بن
 علی است که است و عیبه و نوزده معصوم در ایام ولایت عیبه
 نوزده نام داشت چنانکه معصوم در نوزده نامون و نوزده

نامون در میان ایاک و انبیا و اولاد و اولاد
 ابی عبد الله و اولاد کبریا که در نوزده معصوم
 نوزده معصوم و اولاد من در نوزده معصوم
 داشت عیبه او را انداخت و کبریا فضل جعفر
 عیبه او را انداخت و نوزده معصوم عیبه او را
 انداخت و کبریا فضل جعفر عیبه او را
 با ابی جعفر ایام امیر المؤمنین و نوزده معصوم
 عیبه او را انداخت و نوزده معصوم عیبه او را
 معلوم می آید که کبریا فضل جعفر عیبه او را
 و کبریا فضل جعفر عیبه او را و نوزده معصوم
 و عیبه او را انداخت و نوزده معصوم عیبه او را
 نامون و نوزده معصوم عیبه او را و نوزده معصوم
 چون نوزده معصوم عیبه او را و نوزده معصوم
 خواهر هم داشت از نوزده معصوم عیبه او را و نوزده معصوم
 محمد بن علی بن حسن بن علی که در نوزده معصوم عیبه او را

نامون

ابو ذریع بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
حسن بن طاهر بن علی بن الحسن بن علی بن ابراهیم
علیهم السلام مادرش نام ولد بوده پس از آنکه
معلوم گشتند

عبد الله ایمن بن عباس بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
انطرس بن طاهر بن علی بن الحسن بن علی بن ابراهیم
خون پدرش عباس نام داشت از این است که در اکثر
واقعه ملام معروف است که از اولاد عباس بن علی بن ابراهیم
علیهم السلام است که در یوم الطغ سهند شد و این
است که بزرگ است در بعضی کتب اهل سنت ضبط است
بروگان که در وی مدفون هستند عبد العظیم بن
عبد الله بن حسن بن عبد الله بن ایمن و کسان که ناری
و جوانمرد نصاب و بیشتر از زمان این که در مظهر را
که در کتب بزرگتر الامور حسن بن عبد العظیم بن ایمن
زاده اند ولی بخاری که بزرگتر از علما و کاتبان است

مزیفر

مزیفر که در وی زبانه گشت فراوان عبد الله بن
عبد الله ایمن است که در کتب اسجد و نور و
ابو ذریع بن محمد بن عبد الله بن محمد بن
مزد و در ایستد عبد الله ایمن با پدر با پدر ناری
فاصله و شاعر بوده اند که میانی غلام و افسانه است
ابو العظیم بن دروگان اولاد بن محمد بن کربا که شاعر و
بوده عبد الله بن حسن بن عبد الله ایمن است و عبد
ایمن بن محمد بن دروگان که با ابا عیسیار و امان است
از عیالی که عن الطلق بر میاید که عیسیار و دروگان
و این که عبد الله بن عبد الله ایمن که گفتند از ابراست
که در وی و میانی سهند بود و از اینجه اولاد
و کتب اولاد ایمن بن عباس است

و عیالی و این که ان و کتب مظهر از کتب ایمن
انما الله بر عیالی است که از ابا ذریع و دروگان
آورد و ان اما باید دانست که در ایمن است که در ایمن

ایند و در آن روز از فرزند وصال دولت و امانت
 ملکوتی کتب بنده خود و صحی مقدس را کاس کرامت
 نموده و بمرت کادی و شیبک میانی و بناو
 نوزان چند آن هفت گانه شد که اینها یکی از
 مشایخات معنیه است
 ثم بالحسب التعداد

شرح حال امامزاده محمد بن موسی کاظم علیه السلام
 مکن یا مولی العظم ما در شرف و کد و برادر برادر
 اقران است بقرای محمد و دیگر محمد و از پد
 نزد گوار خود امام موسی کاظم علیه السلام در آن
 کند او را با زنده فرزند بود و سه ذکر و شش
 اثبات و کد و کد و شرف علی بن محمد که در شرف
 خارج در باب صلی مدققت و مشهور است
 معروف و زیاده نگاه عموم مردم است و در هر چند
 محمد مادرش ام ولد بوده و بجانب خراسان

مناظره

مناظره نمود و در آن بلد معلوم نیست اسمها و بنا
 اندی چند و لاد با نام مانده که بعضی از ایشان در طبع
 سکون داشته اند که از جمله ایشان است سید علی بن محمد
 محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن محمد
 علی بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد
 مادرش ام ولد و خود با طایفه معروف است و قتل
 از دامن شایان است و اولادش محمد و علی و حسن و حسین
 بعضی احمد بن محمد و از اولاد محمد بن فاسم بن محمد
 حبی و در دوشقان و بعضی در دوش و طبرستان و در
 بوده اند و از جمله ایشان است ابو جعفر محمد بن
 موسی بن محمد بن فاسم بن محمد که در دوشقان و اولادش
 سامان بن محمد و دیگران و از اولاد این سلسله است
 مشهور و دیگر از اصحاب اعدا است احمد بن محمد و مشهور
 حبیب بن عباس بن محمد بن فاسم بن محمد و مشهور
 کوی احمد بن محمد و از اولاد ایشان است و اولاد و چند نفر

۴۹

امام احمد بن محمد بن حنبل

که مرید منور شود در حب و غم و مرید که حضرت عید
علیه السلام الحجة والکبریم را خدمت در آنکه
و قیاد اولاد حضرت امام همام موسی بن جعفر علیه
و السلام اسناد بر او از کتب این را شبهه نیست
اختلاف در اینست که در شش نسبی و اولاد اسطه
با حضرت امثال باید و یا بیک واسطه یا دو واسطه
با حضرت پیوسته و عیادت زیارت نامه حضرت
عید العظمی نیز محبت و دفع امثال و دفع اعدا
نیت چهره یار و زیارت آنحضرت از ایشان با ائمه
المعین الاوتار و یا از این فرزند جلیل منور لد موسی بن
جید و لد برادر او بلافاصله و مع الفاصله هر دو واسطه
میشود و لذا بیک واسطه حضرت عید العظمی و لد
که علماء انساب در کتب خود ذکر نموده اند که آنحضرت
زیارت میکرد فرزندش بکجا اولاد امام موسی بن حنبل

در دار السلام بانی مانع که از حمله ایشان عید است و اولاد
ابو زیاد خوانند و اولاد ابو زیاد را بنویسند و بنویسند
و از حمله بنویسند و اولاد بنویسند و بنویسند
مکتوب ابو زینب است و اولاد او را در حق بنویسند و بنویسند
و اولاد او را در حق بنویسند و بنویسند
مکتوب ابو جعفر و اسم او محمد بن موسی بن احمد بن محمد بن
ناسم بن حنفی و موسی الکامل علیه السلام است

بنی

چون در بین ائمه فرزند که فرزند از فرزند است و بنویسند
هم خدمت خاندان ملک و سلطان افسام علوم و اوقاف
و افسان و هنر و مانند این ائمه و دولت و دفا و زینت
و وفات و از باب خبر و مساجد و معین بنی
بوجب منصف فعل است و نقل از کتب و دفعه از دفا و بنویسند
از کتب و نقل از کتب و نقل از کتب و نقل از کتب
علم انساب و اخبار و لهذا از ضبط کلام و شرح بنی و اخبار

و نسب شریف حضرت را غیب بن کرده اند ^{میشود} و در
 کتاب اشعیه ^{نور} و در اشعیه ^{نور} و در اشعیه ^{نور} و در اشعیه ^{نور}
 نمائند که وقت پیرایه اسطوره امام موسی کاظم علیه
 و حبیب و اشعیه و معناه اختلاف است که اولاد حضرت
 بنابر روایت بیشتر از علماء و آفتاب شمس حضرتند
 خود و هفت دختر و پست و سه پسر غیر از اینهم
 در ایات و آیات و آیات و آیات و آیات و آیات و آیات
 فرایات حضرت علیه امام رضا علیه السلام و السلام
 سلمان عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالقاسم و محمد بن
 داود و حسین ابراهیم اکبر و همدان و بنیانی
 ابراهیم و ناصر اسمعیل حسن و محمد امین و محمد
 عبدالله عباس و عبدالله جعفر و معلوم شد که
 آنحضرت منزه نام بزرگ پیر داشت و اسکنه
 بیک مفتی در جلد اول عالم الا نسب سلاطین
 انار الله برهانم که بدینگونه ذکر می کنند

شاه

شاه اعیان سلطانی سلطان حسین سلطان حسین
 سلطان ابراهیم الشجر بشعیه سلطان
 خواجه طرب سلطان صدیق الدین موسی شیخ
 صفی الدین احمد بن امین الدین جویلی بن صالح
 قطب الدین بن صلاح الدین دشتی بن محمد
 اصنافین موسی انوار بن میر شاه محمد بن
 ابراهیم جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد
 احمد بن علی بن ابراهیم بن محمد الفاسی بن ابراهیم
 حسن بن الامام الامام ابراهیم بن موسی
 علی بن ناصر و در طایفه اجداد شاه اسمعیل میگوید
 که وی با شاعر و جوهر علماء و اشعیه از اولاد نادر
 حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و نسب
 او با تمام ذلله عالم احوال حضرت موسی
 که بنویسند و در سوسند و بنی مدون و در
 شریف سلطان موسی از اولاد بنات شریفی بن محمد

و چون دزد و دینار و کلان به سبیل مشهور این زاده شد
 حیات خدایت شیخ صدق الدین موسی کتاب در اوست
 آجلاد عالی زاد اخصی که بین حالین و کرامات
 شایخ نعمانان علیه السلام است تا این صفت ا
 موسی ساجده از ذکر فرزند شاه درین کلام افسان
 نام حریف نیر سالکان طریقت است با حلیه
 صفوی که در سوخته و رشید و صفوی اول الفاسم
 حسن بقیه عالمه بنا نهاد و موقوفات زیاد فرمود
 داده بودند که اکنون افراده با نیست اکثر
 اولاد که بکند بیک منقوش و ادعای صفویه را قبول
 کتب فرزند بلاط سلطه امام موسی کاظم در سو
 رشید است و این امام داده سخن مدح و ذکر
 فرزند مع الواسطه خواهد بود چه از اجداد اخصیست
 سواد حریف بن موسی کاظم حریف بن حریف و حریف بن
 حریف بن حریف بن حریف حیات شهاب الدین صفوی در

عن الطالک لبنا الی الله که موسی و دلجامی برین
 اخباری در رجال خود گویند که حریف بن موسی کاظم
 الهاشمی و مدح و رشید بن ابی رثاء مسلم است
 و هم معنی کتاب شیخ را گویند که حریف مدح و رشید
 حریف بن موسی است و عبارت تحت القابله است
 که با بیکه گفته حریف بن حریف بن حریف است
 حریف مدح و رشید و رشید حریف بن حریف
 باشد و لی سلسله اتحاد شهاب الدین و رشید
 اولاد حریف بن موسی را بدان هیچ بیان نموده که
 که با عبادت اسکندر و پیل منشی و کمال
 عالم از مطایف و مواضع
 خود صفوی اولاد است

بیکس
 در حقیقت

در شرح لیل الحشر فی امام زاده طاهر و حبیب
 ان زاده کو اولاد شیخ ابو نصر بهلول بن عبد الله
 بناری که از محققین فاضلین است و کتابها را از کتاب
 کو به طاهر از او درین شهر بیست و او در اهری بود
 که مظهر نام داشت مادر مظهر زینب جعفریه از نوادگان
 زینب بنت علی بن ابیطالب رضی الله عنها و پدر او زید
 واسطه با مختصر میرسد بدین ترتیب زینب بنت علی
 ابن حمزه ابن الحسن ابن حسین ابن محمد ابن جعفر
 ابن الحسن ابن محمد ابن جعفر ابن الحسن الصفار ابن محمد
 ابن اسحق الاشرف ابن علی الزینبی و علی زینب برادر
 عریضی است و از وی بران عبد الله جعفر بنده که یکی از
 ابواد از عریضی هاشم و ابواد از عریضی اسحاق
 علی و عبد الله العباس و عبد الله ابن جعفر باشند
 هر چهار قبیل از بلوچ با رسول خدا میبست کردند و

در جمیع مسلمانان احدی جز ایشان با این سعادت ناکند
 اسحق ابن عبد الله را عریضی بر این ان میبکشد که کو
 عریضی منسوب بود و ان نام موضعی است از دین
 مدینه رسول بعضی کو بنده زینب بنت علی بن
 طالب بود و انجا است که از اهلان جعفر طاهر و زید
 از او عریضی کرد و زینب عریضی مذکور میشود
 موضع است برادر اسحق عریضی و علی زینب از ان
 که مادر وی زینب بنت صدیق است که بواسطه جلاله
 عبد الرحمن بن طاهر از سال است و سوم زینب کرد
 بر حمزه اولاد و انفاط انحضرت خوشتر در ان
 گفتن هر یک که در کتاب انفاط زینب زینب بن گفتن
 مراد زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام است جمیع
 عبد الله جعفر بن و در هر یک پیوسته شود و از عریضی
 عبد الله دانشی نیست پس علی زینب برادر اسحق اشرف
 گفتند که از عم خود اسحق اطرف ممتاز کرد و چنانکه

علی ابن الحسن و الشرف و هم پدرش عمر بن علی الطاهر
 اطراف نامیدند بر او امینا و زو سر لشکرهای اسحق علی
 ابن عبد الله و عمر بن علی ابن الحسن با شرف و اخلاص
 اسحق ابن عبد الله ابن جعفر و عمر بن علی ابن ابی طالب
 با طرف داشت که ان اسحق و عمر افتاد پدر بزرگوار است
 با شرف صد نفر ظاهره و با هم داشتند و علی ابن
 و عمر و ابرصاها شریف بر پدر مزی می بود که عمار
 همد و ام ولد است فلان عمر ان حد بزرگوار کرده
 افتخار جمع داشتند اشرف خوانند و این دو را که از خود
 و احدی با هم بود و اطراف نامیدند حسن ابن محمد که
 سلسله آمدند و در بذب زن طاهرین محمد کشت صد از
 بران گویند که بعد در مکتوب است و ان موصی
 نزد باب مدینه طبرستان صد و چون از آل ذریب نکلن
 صدی باشند جمعی از ایشان در مدینه رسول بودند
 و کوهی در شهر ری جان نامید و ذریب مادر مطهر ابن
 ماکر

طاهر از ان گروه است محمد بن محمد بن الحسن ابن الحسن
 پدر ان حضرت ابو طاهر کتیب داشت لقب و بی بی
 میر فتح کسی را گویند که روی خوش با برقع می پوشید
 کتب کتاب چند کس از بی داشته اند بدین لقب نام برده اند
 این جماعت بر چهره خود نقاب می پوشیدند و از بی
 میر فتح لقب یافتند محمد ابن الحسن ابن جعفر
 تخت بن ابی طاهر بر محمد کتیب ابو عبد الله است
 و او شریفی بود که در بید و پیران نام بود و داشت که
 همگی منازل بلند یافتند و مناصب ارجست گرفتند
 یکی حسن ابن محمد است که ابو محمد کتیب داشت و در
 دمشق که در الملل ارض شام است بر مکتب فضا
 قرار گرفت و در ان بلد قطع خصومات و فصل امور
 حکم داند ابو القاسم شایر که از افضل طاهرا و بزرگو
 پیرا و است ابو القاسم عبد الله نام دارد و در طرا
 مکتوبی نوشته و دیگر احمد بن محمد است که ابو ها

گشتند اندر شهر موصل نصف فغان یافتند
 و سادات آن شهر میهن داشت یافت و بکوزید بن سنان
 که ابو القاسم گشتند داشت فاضل سکندر در وجود
 شهر که از امانات بلاد مصر است بکوزید بن سنان
 یافت و بکوزید بن سنان و طاهر بن محمد
 که اشارت رفت الحسن بن الحسن بن علی بن محمد
 جد دوم طاهر بن محمد و میان سید زید صالح الفی
 و از وفور نفوی و کثرت صلاحی که از این سادات
 زمان خود بدو یافتند که از این سادات
 نقل می شود ابو عبد الله محمد که نام نروده اند
 این عیسی **ع** ابن الحسن بن محمد بن طاهر بن محمد بن
 اخوان مشهور است و عربی کنی از الخول که در حد
 او عیسی کنی و اخوان او باشد و شعاعی نقیب بن باطن
 نباید و در میان یوهانم چند کس با بن نقیب مذکورند
 جمله عباس بن جعفر اهرج بود که شعبه اولین از

در

از اولاد او باشند و دیگر عبدالله بن محمد بن
 از مثل عقیل ابن ابی طالب رضی الله عنه عیسی بن محمد
 ابن الحسن بن زید بن محمد بن طاهر بن محمد بن
 و اخوانند مادرش ام ولد بود و او از شش پسر است
 و کفاده نهاد ما بین مغل و مکر بنی از ان پسران
 افعا میاند که آورد و بعضی بسیار و ابو نصر بناری
 علماء نامبر و خرم را بسیار و در تعداد فرزندان عیسی
 اشباه میافند و آنکروه را بعضی بن زید بن
 میباشند و میان این اشباه آنست که هر چه علی از اولاد
 ایجاد حضرت سجاده زد و بنی افعی بکواسطه کرد
 شهید است علی ابن الحسن بن علی بن علیهم السلام میوند
 عیسی که جد چهارم طاهر بن محمد است سیر واسطه
 بان حضرت رسد بدان و بنی که در عنوان فیک
 و ان شش پسر یکی احمد بن عیسی است و او ابو القاسم
 گشتند داشت نسب چند شعبه سادات با و میرسد

۱۱۴

مانند بنو العلق و بنو عزاله و بنو الازکر که اعیان کثیر
 ایشان در شهر جاده اند و بنو نادر که در عکرا بودند
 عده الطالب که بودند بنو عیسی بن محمد از فرزندان
 ابن عیسی است و او را شوروی بر دلا از عکرا زید بن
 و در فن ضر و علم کلام بی مهارت داشت و در سال
 و بیست و شش و در وی بر وجودش پیکاری بود و او را
 مانند و ادب و بی برادر از او اش رسیده و دیگران
 پسران عیسی محمد بن عیسی است و او را و کثرت ایشان
 محمد علی نامند محمد علی را پسر بی بود که او را حسین
 گفتند حسین از مراد او پسر است که هم در او از عکرا
 رجال بی هاشمندی یکی ابو القاسم علی المفسر که با بن
 مشهور است و در فن فقهیم نهایت حذافت داشت
 حمزه ابن معبد که پدر ابو محمد حسن نقیب اهل ازل است
 و یکی ابو البرکات علی بن ابی محمد حسن ابن حمزه اللعلال
 بنو دوا هو از نقابت یافت و حفصه او را بنو منصور
 از او

ابن ابی البرکات ابن حسن ابن حمزه بنو منصب نقابت
 اشرف کوفت و دیگران پسران عیسی بن عیسی
 مثل او از و پسر مانند عیسی و طاهر اعدا عیسی
 احمد بن عیسی بن یحیی بن عیسی مانند و طاهر بن عیسی بن
 علی بن طاهر است که با بن مریم اشها و دار و سلمه
 یحیی بن یحیی بنو منصور است از سلسله است ابو یحیی که
 زید با یحیی نام داشت علی الاطلاق اهل کوفه است
 حدیث الکلب که کشند و دیگران پسران عیسی زید
 عیسی است که ابو الطیب کشند و اش اعدا بن اعدا
 باشند و در عده الطالب منصور در عکرا و او را
 عیسی از بن پسر غفلت رفت و دیگران پسران عیسی
 ابن عیسی است ابو الحسن کینت داشت مثل سبأ
 و اعدا بن سبأ و در حاجت بن سلسله عظیم ازال
 ابطال است از انچه اند بنو الخطیب که در عکرا و در
 معا بر فرشت بودند و بنی ابن جماعت از خطیب

ابی طالب عبد الله بن ابی طالب عبد الله بن علی
 علیه السلام با بدجد ایشان عبد الله بن علی بن ابی طالب
 گویند و در بکری بنو هاشم و بنو عیسی و بنو طه و
 بنو لثیم که جمعا از دودیه عیسی که بنی اعمام طاهرین
 محمد است و دیگر از پسران عیسی حسن بن علی که جد
 طاهرین محمد است که در کوفه کشتن محی بن الحسین
 ابن زید بن علی علیه السلام و بنو هاشم از اصحاب
 موسی بن جعفر علیه السلام است علماء دجال گویند که
 ابن حسن بن علی از وفات است و پسر از حضرت
 کاظم یا امام دیگر از ائمه طاهرین معصومین است و او
 قائم آل محمد و خاتم انبیا و رسول مریدان است و او
 در حاکم با قوم الاشیال تفصیلا است که در ذیل
 اخبار عیسی و غیره آمد ما درش خبر بدو خود را
 ابن الامام علی بن الحسین بود و محی از فرزندان
 ذی الذکر که مذکور است با عبد الله بن الحسین و
 بنو هاشم

ابن الحسین برادر اعدا نیست و محی خود از هفت
 پسر فرزندان کذا و از جلد فاسم ابن محی است
 و او از اولاد وی یکی ابو جعفر است بر است که او را
 فرزند گویند تا محی مشهور و کتابی ما مشهور است
 و اسطه فاسم پیوسته کرده با بن سنان ابو جعفر
 ابن عیسی ابن محمد بن الفاسم ابن محی عبد الرحیم
 منیر فاسم و در منتهی الارب که بدو فرزند
 کشفه بجه کفنا و فرزند منویش فرزند و فرزند جمع
 صاحب کتاب الانساب در جلد اول القاب گویند که
 لعقب یعنی از قول منلی معروف نیست و دیگر
 از پسران محی محمد بن محی است که او را محمد است
 گویند فرزندان محمد فاسمی هم از عظامی است از
 کبرای سادات بودند از پسر منلی کذا است احمد
 موضع علی زاهد محمد فاسمی او را احمد موضع
 سید رضی الدین است که در سال شصت و هشتاد

محمدرضا بن محمد از مالت عجم و او مشهور شد در این
 بود که ایشان بواسطه علی بن محمد با محمد افشاری
 بآبند و این دعوی نزدیک مدینه علم انسانی
 هر چند محمد افشاری از علی بن محمد منفرض شد و از
 پس جمیع انکوره و در نسب خویش کاذب و مبطل و
 علی بن زاهد بن محمد افشاری از دو پسر خود آید
 که او یکی ابو الطیب احمد بن علی زاهد که سلسله
 العین کرده و ماله اسطسکی و از نواد او باشند
 این طایفه را بنویسند العین از بهر آن گویند که چون
 ایشان مادر ابو الطیب احمد فرقه العین نام داشت
 او چنان پسر و عصبه بود و در بکر ابو جعفر محمد بن علی
 زاهد که از دو پسر نسل گذارد احمد بن محمد طایفه
 صعوه مشهور است سادات بنی صعوه بد و متوسل
 و ابو الفاسم حسن امیر و او پدر ابو الحسن محمد بن
 بکال الشرف است که شریف علی الکسجد بکد را
 خاندان

نفاث نقبا و اما در حلیج استلال یافت نظام
 کوفه و اما در حلیج موی ازانی داشت و او چنان
 با مردم افاغجه گذارد نقایب و جلالت و در دنیا
 او باقی ماند اما محمد افشاری حدیثی جواد و بنی
 در برع است چون محمد پیش از آن که ولادت یافته
 او محمد افشاری و گذشت لهذا نام پدر و بر وی گذارد
 و هم بلقب پدر شهرت یافت و در بکر از پسران محمد
 حسین زاهد بود و او را نسلی است اندک از جمله
 محمد بن محی بن اسباط البسجریه النقیب بن محمد بن
 الزاهد و در بکر از پسران محمد بن محمد بن محمد بن
 خاندان بنو لامیه و بنو المهدی از احفاد او باشند
 ابو جعفر محمد شود که از مشاهیر شعراء طایفه
 بد و واسطه بد و میوند یا بد و محمد الاسود الشافعی
 ابن الحسن بن علی بن حمزه برادر محمد شود که طایفه
 دافین اشهار و مادر جد بنو الامیر است بر علی

دانشین احمد که او را در کتب انساب احمد زین العابدین
و جدد و هم ابو علی از اصحاب است که در شهر قم
فنا و استغفار داشت و یکی از پسران محسن
حسن ابن محسن است که حسن زاهدان شهر او را
و او بعد از او است بنی غنم باشد فرزندان و
مباذط البیون اندکند از آن جمله ابو الکلام محمد
محمد ابن القصبی طایب عمره ابن محمد بن حسن الزاهد
ابن محمد ابن ذوالقعدة ابن زید الشهداء بن علی
ابن حسن ابن علی بن علی طایب صلوات الله علیه و
از افاضل اولاد محمد ابن حسن است که بنیان سلسله
از ابی الکلام محمد الی امیر المؤمنین علی علیه السلام
که بازده برزگوار باشند همگان حافظان و
و این فضیلتی است که گفت بعضی و بنی مشفقند
اوعده اند و گفته اند از بن سلسله از ابی الکلام
محمد الی الحسن علی علیه السلام هر یک از اینان
محمد بن

خوبش یافت و علم کتاب از او موخت و
ابن محسن بعد دانست و گویند ابو کلام در قم
از بن آینه کرام و اباء عظام صحیح باشد در بن
زید الدمع استوار شود و اهد بود چه و با آن
که از او است خواهد شد بگاه شهادت پدرش
صفت سال پیش ندانست و نامعت سال نفع
محمد از پدر خود یافت و حفظ فرموده باشد
از فاضل بن خواهد بود و دیگر از پسران محسن
محمد است از اولاد و اعقاب او از حوشر و کاند
از بنی بر شل گذاشت جعفر بن محمد فاسم بن محمد
ابن محمد موسی ابن محمد حسن بن محمد که سادات و حکو
اشراف شش و بد و موصول شوند طاهر بن محمد
بنی کاین و بنی احمد و بنی طایب از صلب او باشند
عیاس ابن محمد که پدر او احمد و محمد بود که در
سجده و بیست و سیر از لیلی جعفر بن شیخ با

مشهد امیر المؤمنین علی علیه السلام بیرون آمدند
 هر دو را قرا امیر گرفتند و بجزیره بردند و بجزیره
 از چندین خلاصی یافت و با از ابراهیم خبری نشد
 حسین ابن محسن که بنیام و بصره را و او با شد علی
 محسنی که بلب کبیله و شهور است و در بر بسیار از
 وی بروی زمین ماند و او را در ش چندین چند
 شد شد و بعد از بعضی از معارف بطون و الفا
 وی گفتا شود از انجمله است بنو الهیما و بنو الشو
 و بنو المطرف و بنو قندان و بنو الفلوج و بنو الیه
 و بنو جسد و دیگران و بجزیره بن محسن است
 فن انساب گویند هوا که از خون عقیبا بعضی از او شد
 دیگر و عقیب و شد فزون تراست از سبب او
 و لغات را و نهاد یکی محسنی بن عمر بود که از اعدای او
 دو سال دو بیت و پنجاه هجری بر منعمین عبادی
 کرد و در کتب مقاتل و معانی سلطو است که محسنی بن
 علی

بجزیره جاسطه ضیق معاش و کثرت دیون بسیار
 رفت و وصف زکرا گفت از بیت المال چیزی بکن
 که از تنگی معیشت و فروغی دیون خلاص شو
 و صفیا و در شام داده بجزیره ختم مال از برداشتن
 آمد و بکوفه رفت و مردم آنرا با بجزیره دعوت
 انشوی بروی کرد آمدند پس بیت المال کوثر را
 و در هزار دینار و هفتاد هزار درهم که موجود بود
 بکوفه و بلب کوفه رفت و از شعبه زبانه
 در ظل دایب وی مجتبی شد که کار او چنان بود
 گوشت که حال خلیفه را از کوفه بیرون کرد و مردم
 از بیت خلاص نمود صاحب برید چاهادی ببعد از
 محمد بن عبد الله ابن طاهر و الهی بن کرد و الحاشا
 بود از خروج بجزیره و محمد عبد الرحمن المطا
 که بلب حبیه الفلج شود و بجزیره بجزیره فرستاد
 بیرون کوثر نلافی زمین امان و حبلی عظیم

و بنحی مطلق و وجه القلم من مردم شد ما که در این
 حسین ابن اسماعیل ابن حسین ابن مصعب بن ابراهیم
 مامور بود و منعمین خلیفه بنو فوجی از شیطان پادشاه
 شد برید و آنکه در روانه داشت چون اندویش کرد
 با هم پیوسته شد تا که فوجی از اطراف محاصره کردند
 نجیب بن یوسف آمد و بر لشکر دشمن شبنجین برد
 اما یحیی بن یوسف بر مقتل او رسید و در گذشت
 حسین سر او را بعد از فرساده و از بغداد آید
 منعمین فرمان داد و فوجی را در حیره بغداد و
 چون مثال خلیفه را امثال خواستند شبنجین بغداد
 هجوم کرده مانع شدند پس سر محیی در حیره
 نهادند و توان سلاح نکاه داشتند گویند مردم بغداد
 پس ما بل محیی بودند با آنکه محیی وقت و در حیره
 طالبین از انقوم معهود نبود شعر او عهد بود
 او غصه بدید و پرده داشتند ابو الفرج اصفهانی گویند

در آن

از آل ابیطالب که در دولت بنی عباس شهادت یافتند
 در حق پیچید بغدادی مرا می گفتند تا آمد فاضل زاده
 شوی در دین الفی او دوه که در دهین سال که
 در عراق معادلت شهادت یافت در طبرستان
 حسن ابن زید محمد بن اسماعیل بن حسن ابن زید بن
 العین السبط که او را داعی گویند داعی الله گویند
 خروج کرد ابو صفور شایر بخاری که بود از محیی ابن
 شلی نماند برخی از علماء انساب که بعضی از آل ابیطالب
 محیی نسبت میدهند بر خطا باشد سپردم عمر بن
 ابن الحنفی محمد ابن العمر است که سواد بنی نداد
 و اشراف بنی شیبان از قتل و ثواب او باشند
 پس سیم عمر بن محیی احمد بن و او بلفب محدث شود
 از یک پس قتل گذاشت که حسین ضایع باشد
 غنیمت نفاضا و نفاجست و لو اول نقیبی که
 که بر جمع اشراف بنی طالب نفاضا یافت در سال

ویرجاء و بایستی از مجاز و اردو عیان شد از در عیان
 گذارد و بد که او را هم هم گفتند نسلش در کوفه
 کشت و ابو العین محیی که نسیب انصاری شد از در
 ماند یکی ابو العین محمد ناسی که مقام نایب یافت و
 ابو علی پدر شهرت علی خود ابو علی دانند و نسیب علی
 و او چندین سال با مادرش علی استغفار داشت
 در سال سیصد و سی و نه که سال در حجاز است
 امیر حاج بود و سی و هفت سال داشت و علی از انجمن
 وی از سر بر کرد و سر را محمد نام بود و پسرش
 ابو القاسم محمد بن عمر جد بنی النکاح است که در دار
 و غیران باشند و دیگر ابو طالب محمد بن عمر که در
 در حله و هند و غیره هم دارد و دیگر ابو الحسن که در
 شریف جلیل گویند که کوفه و نسیب بنی بایان
 گویند که از علم و بین باندازه او اموال و املاک
 نایب مزایع و نسیب او محمد رسید که در نیکال

فرستاد

مقتاد و هشت هزار جریب زداعت شد در وقت
 ال یونبر از اذکان و اعیان حال بود و نسیب بایان
 دلی بود و نسیب کرد هزار هزار تومان نقد از وی
 عیسا در کوفه نسیب نسیبش فرمان داد مدتی
 سال و ده ماه محبوس ماند تا نسیب هزار تومان دیگر
 شدیم کردند و خلاص یافت از نواد و طایع و غیره
 حکایت وی یکی آنست که روزی بغداد در روز توان
 ابو شجاع عضد الدوله دلی با و در اعظم عضد الدوله
 عبد الله نسیب بود و نسیب از عضد الدوله
 خطاب و در بیرون آمده که فرستاده فراموش کرد
 رسید و عهد که نسیب حکومت فراموشی
 که اسباب بر برای و مقدمات و در انوش
 کنند و در نسیب عضد الدوله بخواند و نسیب
 جلیل انداخت و گفت کسی که بفرست کرد و سوم
 رسول و ما بختلج نسیب و نسیب وی فراموش کنند

انگاه و در برهمنی که قبل از حد و در سن خط و دریا
داشت و شغول شد چون ساعی یکدشت و شغل
شریف جلیل شد که در میان فتنه است با الشریف
این امر را از آنهاست که قابل مباحث باشد از جمله
همی با آن فتنه و ازین فتنه این حکم بر می آید که
فرستادم و خبر دادم جواب فتنه اسباب می شود
و در بر می آید شد و گفت و حضور از جانی که شغل
نمود است این سخن بگویند که گفت مراد بعد از طوبی
کوفته و در کوفه طوبی است خدا را بکنیم تا فرمان
و در بر با یکی از طوبی که کوفته فرستاد جواب با یکی
طوبی بعد از خبر رسید که آنک بر فتنه اسباب می شود
شدم و انظار و در سواد سپیدیم حاضران را ازین
عظیم در خبر شد ندانم بقیه فعل جمعا ازین
شریف جلیلند حسین ابن زید و علی بن الحسین
جد ششم ظاهر بن محمد مادرش ام ولد است و در کلام
عزیز

پدرش زید که در کوفه است و در حد و دریا
حضر و امام ابو عبد الله جعفر بن محمد القادر علی السلام
منسلک شد و از بر می خورد و هر دو از اینها و از اینها
نمود و بلکه در سال اول از اینها حضرت انتظام یافت
چنانکه علامه در خلاصه گوید که ابن ابو عبد الله شریف
و زبانه و فرقه بخت الا و فطی بعضی حضرت صادق
حسین را بر سر می خویش کوفت و او را زید و فتنه
و دختر محمد الا و فطی ابن عبد الله الباهر بن علی بن
را بر می و بی تو می گوید و در کتب شایع و غیرها
منسلک است که حسین از میان الابطال یک نفر است
اضحی از ایشان را داشت و ازین جهت و از اینها
و در العبد و نامیده اند از پیش شیعی منقول است که
ما در دم برید و بر زکوارم حسین عرق کرد و کوفت
رسول از جبر این نذر گویند با شی فرموده و هر که
سهمان سرود و بختی من الیک و بختی با ان دو خدا

مردی بر ما گذاشت که مرا از کوهی مانع شود
مرادش آن مرد بود که با یکی بدوش زباله شعله
و با دیگری برادرش می می محمد بن عبد الله که او را
سلسله خلفاء عباسی می دادی گویند معاصرین حسین
اعتماد کرد و در خیر اوقات با او از وای خورشید
و حسین و داود عمر نایب شد و او را در حدیث
کرد و او را از عقل خود اندک است که در حدیث
شاکر حسین بن زید بود و با او عهد این ملک است
عباد بن یعقوب است چنانکه شیخ ابو جعفر و دیگر
و صاحب شریک در کتاب خود تصریح کرده اند و از
اعتماد دیگر از حضرت صادق علیه السلام و از آن کوه
خبر می نویسد که در حدیث برآمد اثنا عشر صلوات
علیهم اجمعین و ادو شده حسین با محمد و برادر
و اصحابی و زید و محمد با محمدی همراه بود پس از آن
اند و برادر مدعی در خواست حضرت امام ابو عبد الله
جمله

جعفر صادق به پنهان بودند و در جهل کسانیکند
طلب پیدا شد از ذکر وی و وفات او برده ثبت بود
آمد و بی حکم حرم جز با خواص دوستان خویش با ائمه
امیرش بنویس ابو الفرج اصفهانی از اخبار وی
الاجمال و التفصیل در کتاب مقاتل الطالبین مکتوب
داشتند و انکه از او موضوعات کتاب مقاتل مکتوب
و خود تصنیف بر ذکر اخبار شهداء الایم طالب
الخصاص داده و بر اسطراد او و تعبیر ذکر او و
اشارت در ذکر کرده و این از ابو الفرج است
و من از در مؤلفات این معنی دارد من تعلیقا
که بر مقاتل الطالبین نگاشته ام معروض شده ام
حسین و در سال یکصد و سی و پنج یا یکصد و سی و شش
وفات یافت و از وی می گویند که از اجداد ظاهرین
پس از آن چند بر جای ماندند عبد الله و فاسم و علی
و حسین و زید و محمد و اسمعیل و حسن و رضوان الله

زید بن علی امیر المؤمنین علیه السلام جدی فتم طاهرین
 محمد امام مجید زید بن اسف جها و سیر و اشتریحی مثل
 جودمان حسین ذو العزیز علیہ مؤتم الأشبال جہ
 اما یحیی ابن زید

زید بن علی بن الحسین علی بن ابی طالب الهادی المذنب
مکرم المصیبات المصیبات المصیبات المصیبات
صوری و مصوری آفتاب مستغنی از پادشاه
فضل و جماعتش و در و ما و ریف و ستان او و السکه
مکرم جاد الله نفعی و کتاب ربيع الارادة
مقام و صف جماعت و فضل و عز از حسن بن حکیم

اینچند بیت حکایت کند
قلنا و قد بلغنا بل و انشأ
مقول باطراف الفی الله و ابل
نقیبنا الامراء ان سنا نه
بطیل جنبین الامراء الماکل
نبین مبر مسم العز و المفی
ولید یفدی من ابدی المومل

بعضی چون آن بهادر و دل جامله شیره مانند دغا
بر کف خویش افکند و باستان جان شایسته صید جان

وستان

و ستان کماله او و انشأ مبد سکا لای معلوم افند
که تیر و جان کلا زوی فریاد و ما و انشأ و در کلا
فریادان و سولید و در و از کندا مارا و جندی و
پرفریادی و غار و غری که بدست ما با لکان و ریب
اشکا لا جود و از محمد محمد و غری و غری و غری
باغی و شیخ مبد محمد بن محمد بن محمد که از اجله علمای
امامیه است و در کلا و در و در و در و در و در و در
علی الحسین بن ائمه بعد از پیغمبر و انشأ و انشأ
عابد او و عابدین و عابدین و عابدین و عابدین و عابدین
با المومنین و منیر منیر المومنین و عابدین و عابدین و عابدین
بعضی عابدین و اولاد علی بن الحسین علی السلام و انشأ
خدا با فر علی السلام زید بن یوسف و فضل و کرم و فضل
بود و عبادت و غری و غری و غری و غری و غری و غری
با شمشیر و غری و غری و غری و غری و غری و غری
از منکد و منکد و غری و غری و غری و غری و غری و غری

۱۸

منور و ابو الفرج اصفهانی در مقابل الطالبتین
 از ابو الجارود بنیابین مندر روایت کند که گفت
 خدمت المحدثه بحضرت کمال است که من در بیست و پنج سال
 قبل از آنکه حلیف الفاروق ذاک اسطواری المحدثین
 حلونی و بعضی مدینه وارد شدم هرگز ما که از احوال ایشان
 پریشان نبودم بلکه گفتند که زید ملازم و حق
 کلام اعدای و از بیار و عبادت و صلوات در مسجد
 و کوفه خود اسطواری مسجد است صاحب خطبه مصریه
 زید را از کتب ماریت و غیره و زید در مقابل
 قرآن حلیف قرآن میگفتند از زید روایت شد که
 مدینه و ده سال آخر خویش را در قرآن قرآن صرف نمود
 در کلام الله آنکه در قرآن رخصت و بطلب در و مقهور
 کرد و بنیافتم عامر بن عمر بن خطاب قرآن شهادت زید
 اهل کوفه را مخالف ساختند گفت لهذا صدیقه که
 در حل ما کان فخره و منزه و کلامه بکون بعد
 من

منور زید بن علی لغد پاینده و هر غلام حدیث و آیه
 البیوع الشی من ذکرا و نه غنی علیه حق یعول القائل
 ما هو عاقل الدین باقی کوی نزد شما شهید است
 که او زید و زمان خود عدل و فطرت بود و ملازمین
 آنست که پس از زید و زمان او ماند و مثال بنیاد
 شخص زید بن علی است سوگند با خدا در زمان حدیث
 ستم ملاقات کردم او را بر حال آنکه هرگاه چیزی از
 خدا بطلان بگوش می رسید در حال آمده و بعد
 میگردید و بیاد است حالش منقلب میشد که مردمان
 گفتند زید بنیافتم معا و در خواست نمودن شیخ مصدق
 در کجا میارند از هشام بن هشام روایت کند که
 از خال بن صفوان که خود در عدل و روان از زید است
 سؤال کردم که زید را در چه موضع ملاقات نمود
 گفت در ریاضه کفتم حکایت یافتی این را گفت کان کما
 بگویند خسته الله حتی یخلفه و موعده بخلافه یعنی

بدان صفت داشتیم که خود بدان فائز باشد و از او بدین
 حال است که از خوف و خشیت خدای سبحان بگریز
 میگریزد که اشک چشمها و برآورد ما خیر میجو
 میکت صاحب خط مقرر آورده که جابر صادق
 علیه السلام را گفتند که در آن وقت از من بودیدین علی
 گفتند که من فرمودند بر او که من میگویم که
 اولها الحارثه و الفضله و بنو الله و اولها الحرم و الله
 ما اولها بنو الله و لا یخون مثل یمنی علی بن عباس
 از آنکس است که از من میفرمودند سوگند یا خدا
 که هم میزد با زعامت ما پیش کلیم الله و افراء و من
 نفع و داشتیم که درین خدا و موالمی و در آن ملک صلوات
 از عثمان افرین بودیم بخدا و برای دنیا و آخرت و دنیا
 ما بنو هاشم مانند او که میباشند و او را میگویند
 دایم بدین علی بن الحسین فلم اربها هله مثل ولا اقله
 منه ولا افضل و کان افضل لسانا و اکثر قیلا

و بیانا

و بیانا شعری گوید و الله ما ولد النساء افضل من
 علی و لا افضل ولا اجمع و لا از حد او چنانچه گویند
 شاهد بدین علی بن الحسین که از او است و ما را است
 منه و لا افضل ولا اجمع و لا از حد او است و ما را است
 منقطع الفریض یعنی بدین علی بن الحسین که در حد
 اصل و ما را است و ما را است و ما را است و ما را است
 و سبب جواب بیایان سلفه و بیچاره ما است و بیایان
 هر یک از این و نظری بودا و ما را است و ما را است
 افضل بدین علی بن الحسین و لا از حد او است و ما را است
 و لا افضل ولا اجمع و لا از حد او است و ما را است
 یعنی ما بین خود ما را است مانند زید که بود و بیچاره
 افضل و علی و اجمع از حد او است و ما را است و ما را است
 خیرش ما را است استوار و بیچاره ما را است و ما را است
 مشهور و را است و را است و ما را است و ما را است
 که بدین را است و را است و ما را است و ما را است

۱۸۸

تم لا یقولوا آمنا بالله بغير ان یؤتیوا من قبله
 انما طاعت خدای و رسول اعراض کنند که در حق او ایمان
 آورد که در طاعت رسول ما نیست شما بنیاد کنید که خدا
 و فرعون میخواند و طاعت و امثال آنها باشند چون آیه
 گفت این کلام از خدا میآید و توبه و توبه است که گفت
 اللهم لا تخجلنا من قول عنک فاستبدلنا به بآیه
 بار الها مکران ما را از ذکر آنکه از طاعت فرعون
 نمودند و توان قوم را بغیر ایشان بود خود را بآیه
 که چون انسان را بوی خطی میبود و در دنیا میبود که
 امری ندانم که در آن خوف و تعجب خدا میآید اول
 خطا میبوده میگفت یا عباد الله امسک امسک گفت که
 ای عباد الله قلبک بالظلمتک تم بکفت عنه ولا تکلم
 بکین خود را امسک از دوزخ و در شو و میگوید که در
 خود نظر کن ما را از ارتکاب و عیال باز دارد آنکه
 شخص اعراض کرده و ما او تکلم نمیدود مع الحمد و در فضیلت

امثال

امثال این عبارت از علماء اعلام بسیار است و چون
 و علماء امثال باورده اند که ما در دین رضی الله عنه
 ام و لکن در مسائل جاری خطاب علی بن الحسن علیه السلام
 منظم بود مجلس در کتاب چهار انوار در بیان
 مختار از ابو حنیفه ثمالی و ابی بکر که گفت در هر سال
 حکام حج میآید سید و ولای خود حضرت علی
 الحسن علیه السلام مشرفه بشدم سال میخیزد آنجا
 و سیدم کوکی وادینم که فرمود آنحضرت نشسته
 بسیار از آن کوه برخواست که در دوزخ شود چون با
 سراج و سید بر زمین افتاد سرش بر زمین گشت خون
 جاری شد عام به اسلام از عاقبت خویش حسین فرمود
 لیست فرزندان کوه را آمد و او را از زمین بلند کرد
 و خون او را مال نمود و فرمود یا عباد الله انکم
 فی الکاسه منی را عذای پیام میبخشم از اسیران
 ما بجای که او را در کاسه ملا کنند ابو حنیفه کوچه

کدوم بقیه ما دم غذا و فریاد کلام کما سه را
 فرمود بد فرمودند کما سه کوفه هر کس کرم این را
 حتما دایم خواهد شد فرمودند ای والدی عیبت محمد
 البیوعیست بختی لایق هذا الغلام وناجیه فراموش
 وهو مقبول مدون مینوش منجوب مصلوح الخا کما
 ثم بول نجوف ویندی فالر بفرادی این را دعا کرد
 باید سوگند بآن خدا ای که محمد را بخیر بگوشت ساخت
 کما درین زندگانی کن این غلام را مشاقت غلامی را
 از برای کوفه بجا بشکارد و ملا مقبول سازند و بخت
 در کشتن آنگاه فرمود بفرموده بدقت را از دایره
 آوردند و کوبیدن بکشتند و کما سه کوفه بدار کشت
 بکار چند ها و از آن فرموده اند و کما سه و خال را
 باد دهند ابو حنیفه گوید معنی ما شتم غذا و فرمودند
 این غلام را نام چیت فرمود پس در میان آنگاه چیتها
 انقضت بر او اشد شد فرمود که ای ابو حنیفه را از آن فرمود

این

این غلام جدیدی کیم شود آنگاه آنکه مرکب و بخود
 خضه علی مشغول بودم خوابی بمن علیه کرم در واقع
 بدیدم که در غنیمت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و
 و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حسن بن جواد
 از خود العیبت فرمود من بخود من با انجوبه مواضع
 کرم و دود سوزن و المنه غسل نمودم چون دلفی
 ها نصیرا او از داد لیقل بد بقیه مرده سازد و را بود
 بیام و بداسا از خواب بیدار شدم بظهر نمودم و در قیصر
 خیر حیا و دودم پس صدای در آلباب باو شدم رسید
 دوستانم مرده بودیدم که با او بیاد بایست و انقضت
 جاریه بدست کزهر و عباد و پرخا دی بر سر آنکه بود آن
 مرده را بکفتم و ناچار حاجت کف از او آن دارم که
 احسن را ملاقات کنم تنم من خود علی بن الحسین کف
 خادین ابو حنیفه بر سالک فرمود فرموده و ترا
 سلام میرساند گوید این جاریه را داد و ناچارها آورده

۹۸

من ششصد و نهار و از اینها خود نموده و فرمودند
 و ششصد و نهار نیز بخند نهادند و ششصد و نهار
 صرف نمائید و بخوابید و از او نشسته و سوزا و زلزله داشتند از آنجا
 جابر پیش فرود آمد گفت نام من خورشید است و نام
 پادشاه محبت پادشاه با غلام حامله گشت چون این غلام را
 شد و از او بدید نام نهادم اما بر سر من و دعا است که نام
 این غلام این را که بنام من گزیده ام بالعیان مشاهده خواهد
 اوست که بر کعبه عبادی ظاهر گردد و باب و بیست و نهم را در
 کرد که در این شد احوال عامه من و قوی و در کار خود را
 اما امید نیک کند که نفس من در خدمت پادشاه حسین بودم
 که در وقت زنده بود با حضرت شادان و از اینها بر سر من
 خود شک فرمودند اما در این نام این بود که هر که بدید
 از اینها بر سر من می بیند که در آن جناب معجزه می آید
 آنجا فرمودند با غلام علی المرتضی کلام الله را بر کعبه
 و زانو مبارک گذارد و آنجا مانا می شود و بر سر من
 در

مرد نظر نکنند این امر خود و فضل الله المجددین علیها
 ابراهیم خداوند عالم در جمیع احوال و احوال که در
 خود ششصد و نهار و از او نشسته و سوزا و زلزله داشتند از آنجا
 جابر پیش فرود آمد گفت نام من خورشید است و نام
 پادشاه محبت پادشاه با غلام حامله گشت چون این غلام را
 شد و از او بدید نام نهادم اما بر سر من و دعا است که نام
 این غلام این را که بنام من گزیده ام بالعیان مشاهده خواهد
 اوست که بر کعبه عبادی ظاهر گردد و باب و بیست و نهم را در
 کرد که در این شد احوال عامه من و قوی و در کار خود را
 اما امید نیک کند که نفس من در خدمت پادشاه حسین بودم
 که در وقت زنده بود با حضرت شادان و از اینها بر سر من
 خود شک فرمودند اما در این نام این بود که هر که بدید
 از اینها بر سر من می بیند که در آن جناب معجزه می آید
 آنجا فرمودند با غلام علی المرتضی کلام الله را بر کعبه
 و زانو مبارک گذارد و آنجا مانا می شود و بر سر من
 در

با شما مسلمانی که در خوشنود با پسند برآید با آن شیعیان
فرستاده و من آن دو یافت کرده ام و شیعیان را از آن
عوض این شیعیان باقی نمانده داشته اند و آنکه فرمود
هو الله ذب هو الله وند هو الله وند هو الله وند هو الله
نام نهادن شیعیان در آنکه اند و ندکان در حقیقت
و اسلحه احادیث و معنی احادیث و در کتب آورده اند
بر کوشش شیعیان علیه السلام و برادر شیعیان علیه السلام
و اما بن حنبل و عیسی بن ابی داود و غیره بن درین
گفتند و بنابر حضرت دکر و آنرا مایل غنیمت می دانند
در بد و محمد بن شعایب و در بن ابی داود و در
و خاندان صفوان ارقی و قاضی کنند قطعی بنوری
در دین احوال و با او در آنکه در بد و خند و در حقیقت
اصول شیعیان خبیث و در او خند و در او خند و در او خند
خطا و معنی معانی بود و از اصل اصول اعراف فرافروخت
از بن حنبل و در او ما صاحب دین در مذمت و عقاب
طریقه

ما فی احوال معلول داشته اند و برادر شیعیان را
از فرات و نعل خود نزد اصل و از ملامت می نمود
چون اصل بر عین علی بن ابیطالب علیه السلام بنویسند
و از او عیسی بن عیسی که علی بن ابیطالب در او
اصل خیل و اصل نهقان طریقی خلاصه و در آنکه در اصل
در عین نهقان و در عین نهقان طریقی خلاصه علی بن ابیطالب
می نمود و در کتب دیگر که در عین آن بود که علی بن ابیطالب
علیه السلام را در اصل بر حقایق افضل بود و آنکه در اصل
که صحابه از او سواد داشتند و بر او شک نیست و مالک
و اما با علی بن ابیطالب علیه السلام خلاصه را با بنی بکر و عیسی بن
و در بد و طریقی و غیره امامت معصومان با بودن فاضل
نمای معصوم که عیسی بن عیسی را فاضل شود و بنویسند که
و این و بنویسند که امامت و جمیع عیسی از علما امامت است
بنا شد و اخبار و کلمات ایشان بر عیسی بن عیسی و آنرا
بودن در آنکه در عین خبیث که در آنجا شرح حال



ملاحظه کرد که برید و در مجلس گفت که ما بین من و این کوزه
 هیچ وجهی نمی بیند و بنا بر این خطه شکسته و عدالت
 نوع خندان گفتیم و دوست و خشم شده گفت و من با
 بلا می توانم شام استنار بکنم و بگفت برید و از این
 بود و در چندان معنویت کرد که در هر یک هلاکت و رسید
 انعام را سوختند و داده ایشان را رخصت افغان دادند
 در کوزه را نماند که در فغانش بدین معاوضه نمود
 از این بعد مغلیه شرح فی البلاغه در مقام بغداد
 ایات القیم و عزالدین بن ابی و در کتابی که در ایران
 و بعد از این صبطه بوده اند که در میان هم خود
 حسن بن حسن بن علی و صدقات علی بن ابی طالب علیه السلام
 تاریخ مشهور داشته و بنا بر این بنا و او حسن بن علی
 و جعفر از جانب او حسن بن علی می باشد و چون
 و فاسطیاف عیسی الله محسن بن حسن بن علی طرف تاریخ
 کشت و در وی و در محضر خاندین عبد الملك بن حار و کرد

ملیحه



مدینه بود و خصوصیت کرده اند عیسی الله محسن بن علی
 کلام غلط و خشونت بهمان آورد من حایر در تعجب با
 ماد و بنیام و لداش و از این شد و تعجب ساخت
 و بدینیم کرده گفتا و اینکه مادر من کز است از صبی
 بنیام شد چه مادر را معصیل بنو کثیر بوده و مادر صفای
 مادر من کز از دنان سید خود و بنو و بنو و بنو و بنو
 کز و حایر که در ایران اخبار کردند و ازین کلام معصود
 زید نعیمی مادر عیسی الله محسن بود و زید مادر فاطمه
 بنت حسین بن علی که عده زید است شیر از دنان حسن
 حسن عیسی الله همانا زید و بنو و بنو و بنو و بنو
 کز و حایر بنو بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو
 بطریق المصلح است مشرق عا و شرام و بنو و بنو و بنو و بنو
 نام و بنو بنو کشته زید و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو
 فاطمه و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو
 مادر و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو و بنو

و عبدالله را خواست و بگریه گفت سپیدم بلبسته ما و زید
 کلای ما باشد بزبان آورده سوگند عباد و که ما در
 دین بکود خنده و هم آنست مع لعل از روز خالدا ایضا
 گفت طالع صباغ نودین آمد در عید الملك بنیام کرم
 فصل خصوصیت ما تمام است در مدینه و عیال
 دین و عبدالله سخن در میان بود بعضی در چنین
 مریض میگفتند عبدالله چنان گفت چون بیع شد خالدا
 در مسجد نشسته بود و در مسجد اجماع نمودند
 اران حاضر محمود و بعضی در آن حضور داشت و عبدالله
 شانه میبویید خالدا ایضا را غنای و خالدا ایضا را
 آمد که در بدو عبدالله بکرم کرد و شام دهنده عبدالله
 نظر کند زید و زید گفت لا فضل با ابی اعدا هت و زید ما ملک
 ان خاصک الا خالدا بدایه یعنی با ابی اعدا و بعضی فصل
 تمامت ممالک و جوار و زید از او جدا کرد با خود و زید
 خصوصیت ما بدایه و عبدالله شام گفت و زید و سواد
 بنام

برای امری جمع نموده که ابو بکر و عثمان را و ابوجحیف
 مجمع میباشد خالدا ایضا را و زید و ابی اعدا کسی نیست که
 این سینه را خاتون ما پند مکر و زانصار که از آل
 عرو بن خرم بود گفت پان لایق و پان لایق پان
 و لایق را بر کرده ن و خالدا ایضا نیست زید و زید
 فصل طایف خاتون ما پان لایق که امثال و اشباه و الی
 نیست که ما خالدا ایضا را جواب کردند مشخص گفت و زید
 از جواب ما و زید گفت و زید گفت و زید گفت و زید
 بهر هم و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 داشتند و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 دین و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 عبدالله بن زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید
 نکم عوده گفت ای طایف و زید و زید و زید و زید
 که دین و زید و زید و زید و زید و زید و زید و زید

و سخنان خوشنما میباید گفت و از حال و برخاسته
 از مسجد بیرون شد و بند نیز از جای برخاسته از مسجد
 بیرون شد و پدید از آنجا و بیاض خاست و در حال رفتن
 شام گشت و هشام او را از آن دخول نمیداد و بدینا میفرستاد
 خود را امکنوب بخود و نزد هشام میفرستاد و هرگز
 که عکسوی از بند به هشام میبرد و در دستان نا میبرد
 ارجح از آنکه بنی و در آن خود متفاوت کن و در بند
 میفرمود سوگند با خدا و هرگز نزد هیچکس از آنجا
 پس از چند بله که شام اقامت نموده روزی هشام
 از آن دخول داده در آن روز هشام در غرضه بلند
 بود و با خادمی مفرد داشت که چون و بدخواهاند از آنجا
 غرضه میفرستاد از عیب بداند که کوشش فراده کرد
 چه میگویند و بدین مقام صعود کرد و بعضی از درگاه
 نوص کرده گفت طاهر و نیکوای که با او مدت و در آن
 است دوست ندانم خادم میگویم اسماعیل کرده هشام را

خبر باد

اخبار داد هشام بدانش که او را از آنجا خود رج بر سر
 دند بر خیز صعود کرده نزد هشام بنشیند از آنجا
 بمیان آمد تا آنکه هشام و پدر گفت است از بدینا موافق
 للحاقه و ملاقات و خلافت لایم دان و است این امر
 نو که در آنجا طر خود چنان خلافت دارد و حال آنکه
 نو که نیست و بدین گفت پس و نبش ما در آن موجب
 فرستادن نیست و اگر چنین بود با اینکه پس و نبش ما در
 است و موجب اخطا و فدا است و بعد از آن و بعد از
 او را میفرستاد و ما ضد سید او پس و از این را از آن
 او را میفرستاد و ما با آنکه حیدم رسول الله و بدین
 منقضی و عیسی بنی ما یک ما درم که است و بنی او را
 این را میفرستاد هشام و پدر گفت ما مضی اخول البصر
 نصیب و نامح که سول خدا و او را با فر نام نهاد
 او را نصیب کوفی با رسول الله زیاده میفرستاده و چنان
 در دنیا او را میفرستاده و چنانکه کرد دنیا با او

[illegible]

انگاه خردا بکشت خدا و دماغ میگفت و هلاک بر با خدا و خود
 محمد کرده ام که اگر دست بیعت با من جماعت دهم از نده
 خود بفرم بنام من از خود جدا شد و اهل کوفه کشت و خود
 بطریق امانت نمود و هر چند از من رفتی بنده امانت
 و کز و بهر دست و کشته بنزد و در واد شد
 او بیعت میفرمودند من بجز آنکه با او بیعت کرده ندانم
 که بپل و نفرین خیزه میبوی و عالم برین انجمن بن و بدین
 انصار و و باطن از وین و اشراف کوفه بودند و و خود
 بیعت و ک بدین فرمود که هنگام بیعت میگفت من شما را
 بدین دعوت بنامم که بجا بجا و و من و من و من و من

دینا ظالمان جهاد کرده از شش صنفین دفع ظلمت نام و
 صحر و بین را عطا دهم و بیعت و بیعت با من اهل آن
 بالو بهر قسم کم و بیش اهل بیت دهم اما با من شر
 با من بیعت میفایند هر کس او را اجابت میکرد دست
 خود میگفت او میداد و میگفت با خدا و رسول خدا
 عقد میکنم که بهر بیعت خود و ما کفر و با دشمنان مفا
 کنی و در آشکارا و نهان بیعت خود از من در دفع
 هرگاه آنکس بپای من میخورد بدست خود میگفت
 او صبح میکرد انگاه میگفت خداوند را از این فرم
 کلاه میگفت بر سر بنوی با نروده فرزند و فرزند این
 چهل هزار تن با او بیعت کردند و در بداهت از انجمن
 و استغفار و توبه و ما خود ساختن این و با این کرد
 بنام رسول گسانی است که گویند و پندار شام بر این آمد
 در کوفه محضه با من و در خدا اخذ بیعت نمود و آنکه
 امروزی فاش و شایع گشت و اما آنکس که بخان کرده کرد

برای یواجمه با خاندان عیسی و بنی دین خدا
 نزد یوسف بن عمر کوفه آمد گوید که دیدم در کوفه اسکا
 اقامت کرده داد بن علی بن عبید الله بن عباس را و همرا
 بود و کوفه شبیه بمنزل دین و حج بود ^{اولا}
 امر بخروج سپه نمود و سپه کشد سازا امید داشت که خدا
 تعالی فرما بر من استبداد خواهد داد و این زمان را
 که خدا تعالی اهلان را میباید در آن مقدر فرموده و ^{یوسف}
 عمر زمان دید پرورش بگودا و از اقامت دید که کوفه
 خبر پیدا اند یوسف کس فرما و فرستاده که از کوفه ^{میرین}
 دو دین بعلت بیج نعل دزدین میباید و میباید ^{بشد}
 در کوفه نوبت کرد ما آنکه و یوسف فرما و فرستاده
 او را بچام داد که از کوفه رخت نماید دین بدین منقلب ^{شد}
 که اشیاء چند است اراده آن دارم که اشیاء اینها ^{فما}
 پس ازین دین در دین شاعره نخواهیم کرد بادر ^{یک}
 یوسف رسول فرما داد و امر بر حیل نمود یوسف ^{بنی}

داد

داد داد با بان تراغ و کجلی معین بنیام و خود از کوفه
 میرفت شویون دید مشا حدث کرد که یوسف در مادی ^{بن}
 الصالح داد داد کوفه میرفت شد نهاد سبک رفت طایفه
 از مقدار دین کوفه از عیش و قدر با و میگوشتند که کشند ^{ما}
 حیل طایفه نیزیم که در کتاب فرجان باختر ^{مور} داریم
 اکنون مله را آنکه مایل بود و مایل فنی و راحت ^{مناف}
 ما از ایشان انتقام کنیم و از اهل شام جز معدود ^{نشد}
 در کوفه نیست و بعضی از قبایل ما چون الله تعالی ^{بنا}
 خواهند نمود و هر چند زید و سبکشان از خاتم که معبد
 خویش و خا بکنند و مرا با اهل سبک از ایشان ^{بنا}
 با ایشان منقلب نموده که ساختند و داد بن علی بن عبد ^{الله}
 نود و با امان او را بکشت پان هم بکشتار مردم کوفه ^{میرفت}
 مشو و یوسف ایشان اعیان و منافع و دین حمایت داد ^{شد}
 آن که کشند که بعضی از اهل کوفه را با یوسف ^{کرد}
 و در از دوش حسن و بیغ و در و حسن علیه السلام کشند

ابا عبد الله حسین بخت کردند و سوگند یاد و یاد نمودند
 انکه اولاً خداوند کرد و دین ایشان تسلیم نمودند
 نیز رضا نام که آنجا را مقبول ساختند با کربان
 مرا بخت نمود و کربان گفتند ما و در هر حسی
 او چنین بخت کرد که ما را بخت او بخلاف اول
 و اما این سخنان بسیار گفتند ما انکه ما و در هر
 و در یک بخت و در یک و چون دید و در هر
 کمال با او گفت را یا خدا و سوگند و هم چند
 کرد و اند گفت چهل هزار گفت با چند
 کرد و بخت گفت هشتاد هزار گفت و چند
 ایشان محمد خود بسیار بخت بردند گفت و چند
 حجت فاضل بود با او دید گفت که ما افضل بود
 سله گفت آن فرزند هر چه با این فرزند دید گفت آن فرزند
 سله گفت بعد از آن که مرگم آن فرزند با حجت و ما نکرد
 فرزند جماعت چه طبع دارد اکنون مرا احیاء فرماید
 بلد

بلد بیرون شوم تا اسب فرزند کنیم و بداد و سکون
 داده و سبب بیامده رفت و در حال حال عبدالله حسین
 حسن این مکلف و در مقام بخت و بد و خوشتر
 فرزند اما بعد فان اصل الگو نهی الهی از خوردن
 هر چه قارحاً جوع و القاه قند هم نشنم و لا نشا
 نام هم و بعد فرزند الی کیم بدین هم خصم
 و الیک تلویعاً من دکنهم با ساهم و لا رجا
 لهم و ما لهم مثل الاما مال علی بن ابیطالب علیه السلام
 خشم و لا خوردن خرم و ان اجیع الناس الی امام طعم
 و ان الجیم الی معاشره تکلم حاصل مع انکه هانا
 مرع مان کوزه در ظاهر ظاهر و بزرگ کنند و قد
 بنام و عتد افرام کنند و حال سحر و عزا
 و کاه ملاقات دشمنان بفرز دلا باند تلویعاً
 ایشان با یکدیگر مواضع نکند بر سبیل و از کتب
 بکن رسید و از اینجا بفرز و حوت نمودند من خود

با سزا از دعا ایشان مکتب ایشان ^{نماید} انما الله اعلم
ایشان را اجابت نمودم و مثل ایشان بدان هیچ است که
علیه السلام علیه السلام خطاب نمود و فرمود ای ^{ایشان} محمد
هرگاه ممل گداخته شود بر من نه و فساد خویش کند
و چون شما را ضعیف سازند اظهار ضعف و انکسار
نمایند و کسر زمان بر ما می جمیع شوند زبان
بران امام باز دارند و هرگاه داعی جهاد را بجا می کنند
هنگام سربازان بخت گداخته که بپند خویش اراده از ایشان
دیده معلوم شد بود بران بخت نایب مریدانش
در یک دو کوه را نامت کرده در صحنه و استعداده
خویش مشغول شد و دعای طاهرین و اخلاص را
هر یک دو امر کرده که مردم را به بیعت دعوت نمایند
و خود نیز در خفا نیزه موایان گسترش داده ایشان
حاضر کرده به بیعت خویش خواند و بشرا محمد بن احمد
محمد بن یعقوب کلینی که مستطاب اصول کافی در دنیا

اضطرار

اضطرار
تجرب با شما دینداران را زبان کند که گفت اجزای
ان دین علی بن الحسین علیه السلام و هو متفق
نایبند فقال له یا ابا جعفر ما تقولان طریق طاری
صا الخرج و مخرجان ملک لمان کان اما لا او اعلا
مصرفه انان کفای و جعفر لحوال که معروف بمومن الطاف
ملا حیرت یاد که دین علی بن الحسین علیه السلام و هو متفق
امیه نهمان شد بود و داعی خویش بر ایشان
کسوف فرستاد مرا نزد خود طلبید چون نزد او رفتم
چه میگوئی و او بخیف و راکه که از زمان ما را
بمیان حق خود و خروج بر مغضبان زمان دلا
کنند یا با او همراه خواهند یا نه گفت اگر کسی بداند
یا و در خواب شد با او همراه خواهد کرد قال فقال
ما را از پدانا خرج اجاهد هؤلاء الفوم ما خرج هو
دین کفایت من بر مغضبان یفرامیه خویش گنم
و ما ایشان مجاهدین ما هم ما من همراهی کن قال قلت

علیک من کفتم جان من فدای تو باد شهادت علی بن ابی طالب
 افضل کفتم تقوی بر هر چه بود بر حق است او را از هر
 سکن خواجی خود را که باز که ستاره و افق و عالم را احاطه
 نماید برادانت که با عیان شود که در عالم تو شده و می شود
 کنند بر هر چه تقوی عالم بود بر هر چه بود بر هر چه بود
 دارد بر هر چه که بدین امانت براد تو از تو نماند داشته
 بر او که با نام بر که یک قطره را امانت شود بر او اما الله
 حق فک ذلك لقد صدق صاحب الزمان علیه السلام او افضل
 بالکماله وان عنده حقیقه فیها قلی و علی یقر فیها کماله
 من با خدای که صاحب بود مدینه را بر هر چه که درین سر
 را بر او که کشت و در خاک است مصلو و بر او که ساخت و بر
 او حقیقه است که درین و بر او که مصلو من مدو است
 رندانه صاحب بود بر هر چه که در عالم است بر هر چه که
 علی بن ابی طالب بر هر چه که در عالم است بر هر چه که
 من مصلو و من منیر و من کبار و من نور و من کماله و من حق

و من

و من نور و من کماله و من کبار و من نور و من کماله
 و چون خود من جعفر بن محمد علیه السلام در یکدم او را از عالم
 دید و آنچه در دلم بود و آنچه در دلم بود و آنچه در دلم بود
 او را دیدم و آنچه در دلم بود و آنچه در دلم بود و آنچه در دلم بود
 در کشت پست او را از بالا و از پایین و از هر چه که در عالم است
 بر او که در عالم است بر او که در عالم است بر او که در عالم است
 امام المعتمدان زیرا که طرف که چون الطاق با برید میان
 و هر یک مستند بکماله است نیز شش و چون او حقیقه
 که خود را در عالم است بر او که در عالم است بر او که در عالم است
 استحضار یافت و او را معارف و ملاذد بر عالمی متصل
 هر چه که او را خود دید و ملاذد را غنی دید و انعام داد
 که این مال را در دنیا و صلاح احباب خود موقوفه دارد
 بر هر چه که در عالم است بر او که در عالم است بر او که در عالم است
 در دلم که بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که
 سر او بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که بر او که

عليه السلام المتفاني المخلص بالامام والخليفة كالدائم في الشاه
 كفيها بوجنه و كبحان مريم و انوار خادى كه زده بن
 الحسين عليه السلام اما عايشه بنت ابي بكر الصديق
 او صاحب شام و در حين اموال خود بدو سپا دند و قوت
 با دزدان متغلب چون منصور و امثال قو كه خود را كند
 فديشان خلع و لامام را نكند همرا شود اين امر در زمان
 كوفه انگاه كه در يده كوفه امانت داشت خضر صديق
 سلاطین و مروج خود و بنز عتبات عباد بن ابي القاسم
 نكاح خود را و در اين نزديك ايسار اين شد كه در
 آمد خنزام مر بن مسلم كه در شيوخ و جميله بر دوزان
 بروى سلام كرد و وقت را سبب هر دو بود و در
 از دوزخ حسن و جمال از دوزخ چهره نكاح شد و در
 برادر خورشيد خطبه كرد از من بن اديس منكره كرد
 مراد خورشيد كه از من بن كوفه و سبب تراست و در
 پس از خورشيد و مروج كرد و در كوفه زمانى نزد اين
 دميرو

در چند فرسخي هند ميگذاشت و در استغفار اسباب
 سز و جع اشغال داشت تا آنكه سال صد و بيست و دو
 شد و درين سال ديد مريم را كه با سعادتي
 اشغال نمايند و بيك خورشيد و ناكند سلمان بن شاهر
 از كوفه فرزند يوسف بن هر كه در كوفه بود و در
 ديد و انشائي اهل كوفه انگاه كه يوسف بن هر
 سحر از يثرب نكاح را مقرر داشت كه در كوفه بجهت
 نمايند و عامل كوفه از عتبات يوسف بن هر كه
 درين عتبات امان بود و با عتبات كوفه از عتبات
 با عتبات الله بن عباس كوفه در كوفه امانت داشت و چون
 ديد و اطمینان كشت كه يوسف بن هر كه با سز و
 جعفر و اوست طلائع از عتبات امان كه با ريد بيست
 پسر اخلاص امان كند و حمله الله ما اولك في كوفه و در
 ايد بكو و هر يك كوفه مريم و در داده اند و بگوئي خورشيد
 و بيش از مريم عتبات اين نكند كه حمله الله را و در مريم

از ایشان دان درینکه چون مسکینان را خلاص کنند بخدا
 و سنت رسول عمل نموده اند بر هیچیک ظلم نکرده اند کوه شصت
 که خواسته میکنند که ما نیز بخدا و سنت رسول عمل
 و باین عهد بر ایشان نیز بر شما ظلم نکرده باشد درین عهد
 بنواشته شدی با یکدیگر و هر یک از این عهدین هم بر ما و هر
 و هم بر نفس خویش ظلم نکنند و ما شما را باین عهد و سنت
 دعوت نموده ایم که سن او را انجا نموده بدینها را بداریم
 اجابت نماید از آنکه ما می باشد و اگر در میان شما کار
 انجا هست بیعت درینا شکست کشند بسوال امام و خیر امام
 البوم بعد از این امام محمد بن علی با فرزند نبوت و امر خود
 جعفر صادق و زین العابدین است و فرزند با ایشان خطا کرده
 ما چون رخصت می آید می فرماید که خود را بیاورید و بیاورید
 اسم را منی بر شما طلاق ما است و بیاورید ایشان بیاورید
 در آنجا و صواب خود کرده شصت و یک نفر است که بفرمان
 نماز ما با بیعت کنیم گفت من از یکدیگر و هر یک از شما را دم و

ک

کس که از ایشان نیز بفرمانند بیاوریم و چون در میان از آن
 خود او را گفتند که بر او عرض میکنیم دید گفت که شما می
 دانستید و از آن زمان اینها را از آن حضرت و امام شصت و یک نفر
 پس از آن هر شصت بر اینها را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 که در نزد شما و هر یک از اینها را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 زاده است و از آنکه نام ما را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 لایق دانستند و هر یک از اینها را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 شما را دین فرموده است و بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 ما را در این عهد و سنت بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 اعان کرد که این را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 و در این عهد و سنت بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 از این عهد و سنت بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 گفت آنها را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 بلکه که هر یک از اینها را بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر
 و در این عهد و سنت بیاورید و در میان امام شصت و یک نفر

افشای افروختند و دشمنان خوشی زبان کشیدند که با مصطفی
 امّت و بسیار دوازده سینه از سینه محمد و پیغمبر و خود را در
 در دهن باز و در سینه را بر روی برهان مسکند و خود
 کشتن نزد پیغمبر فرستاد و او را از میان اعلام داد پیغمبر
 عباس با چاه سوار و دوازده کوزه خود را از خود و از غیر
 اطلاع ما بر پیغمبر اینچنین گفتند ایشان بجانب کوفه آمدند
 حال آگاه شدند معاً و در کوفه پیغمبر را اجازت کردند
 در میان سوار شد و در ظاهر کوفه بر سر بلبله فریاد برآورد
 فریاد فریاد بسیار از عقب یکدیگر پیغمبر را با زبان
 گفتند و چون دوز شد پنداشته اند که اگر شما بیکه ما را
 کرده اند یا نقد من در میان پیغمبر و پیغمبر من بسیار
 ز کبایه من منکر جلالت کشته گفتند ایشان اهل خود و چند
 کشته هم باقی می ماندند گفتند باین رسول الله
 ایشان را در سینه خود نموده طبع او را در سینه مسکند
 دید گفت لاجرم و لا انا الله و لا انا محمد و لا انا عبد الله

آن کسان را که با ما بیعت نموده اند و در خلال آن احوال
 عیسی را و احباب زید را سینه بجانب دهن خود کشید
 در آستانه زید و عیسی سینه را سینه را سینه را سینه را
 سر را و بر روی یک سینه بر سر پیغمبر کشید و باین سینه را
 از پا در آورد و احبابش حاضر شدند و در بجانب سینه
 سالم و دوازده آیه شوحه بجانب سینه زدند شد آیه
 لشکر و تمام سلاح دید و حمله و ایشان کرد و کشته شد
 و سوار و در کابل حاضر شدند از ایشان کشته شد
 ازین همراهِ دوز و سید و ازین جمله بسیار کشته شد
 دوز و از خود جا پنداشته اند و از دوازده نفر ایشان را
 پیغمبر و در پی خود باقی ماند و کوفه را در دهن خود نمود
 خدا بعلی خود در شش از من کفایت میکند از ایشان
 موضع کفایت دهنه کرده این در موضع داف سینه
 خویش برهنه کرده باین حمله فرستاد و در میان انجاش انداخت
 و پیغمبر همچنان با دوز سوار بر سر ایشان را در نظر

۱۳۴

مثل جنسه بکرا که معاویہ بنی مغلول کشه آورده اند
 مروی از شامیان که او را تا بلخین نام بود یوسف مر
 باقی قسم بخدا و عمرضا با یقین خیره میاورد و از او
 هزارین دلا مغلول خواهم ساخته بکرا نکند او را بقتل آورد
 چون اشباح عباس را بدید و کجا با او مقابل شدند تا مثل شیر
 حواله ضرر کرده آن او را مغلول ساخته خیر عیالی شمشیر
 ترا و فرموده او را مغلول ساخته پس از دوما ضرر و نا
 کته دو اهل بدو کیشان سلام آورد و از خود را از هزار
 سصدین خیم گویند آنروز ملازم بدید بودم و دیدم کجا کش
 باید دفر و شامیان در داده هزار کس بود و بسیار
 آنان فرمود که بآرند بقتل کرده بودند پس مرد و مکر
 نمودند در خلال اعمال کفرین کثیره مقابل بودم
 از مغلول شامیان اوج شد و براسی سوار بود و کلاه
 بلقیه بپا میزد و سواره دشنام و تازی میزدند
 چون آن لغا را خطا از آن مرد دیدند کربن افکار گردیدند

بنی ساعدی اشیا را قمار و مرا معلوم کردند که بچه سبب
 خباثت طاهر زهر علیها السلام در بار بکلیست و برون
 نمودند و از چهر روی اختیار شجاعت را از کجول
 در جمع و بفرمود خود متوجه ساختن برای دختر معین
 زیاده ملوک را ندانند که در آن که ازین همایانی
 در گذشت در حال بیکر خاطر مبارکتر ممکن و اندک
 بود معنی الحمله بدین دین زیاده از دو سال و از
 مابعد مسعود و در فرج الذهب زیاده یکین قیامت
 در آن که گذشت حیدر بدین علی مدین بصلال بر
 بیای بود و چون هشام در گذشت علی بدین بیکر
 عبد الملك بجا و او نشد بجهتین در هر دو فرج بود
 چون واقع بجهتین بودید و بسند علی که در فرج شمشیر
 اما بعد تا زمانه که در این زمانه علی بن ابی طالب
 و آنکه فی اهل بیتنا معین چون مکتوب بود و در
 کوه ساه را بپایان بختین زبدا از دار فرید آورده و در آن
 انزاد

لید
 انش فین و خال او را برآورد و عامل کوفه آنچه
 مفید کرده بود و معلوم داشت صاحب فرائد انکس
 که بر این دید و مکتوب بود و این کند که کشت حضرت
 در دوا صد کردیم و بجا اینکه فرمود حیدر زبدا نشاند
 پس ازین با دین در چنین معالک کنند با بختی بایند
 فلولک مقام امده صلوات صلبهم الله تعالی بکین
 ای بند مرا معلوم ساختند بخدا ای پادشاه از فضل او که
 حیدر را معلوم نمودند خدا ای پادشاه از او جاد و پاد
 دلو و کید که این طاهر مابین مرگمان فاش و منتشر
 بود و بجهتین در هشام نوشت در عصبه بجا بدین
 بجهتین تا هر چه زبدا بک آتش که در مان فتنه بر پا کنند
 هشام نوشت که حیدر زبدا را انش و فرج بجهتین
 از دار فرید آورده و بجهتین خال او را برآورد و در آن
 حیدر بن طرب او را بکلیه اسلام گوید که بجا ازین
 او را بکلیه شنیدم که بجهتین اللهم ان هشام و بصل

ندید تا سلب و ملکه و ان پیر سلف این عمر امری ندید ^{فصل}
 علی بن ابی حمزه القاسمی و اخوه شامی جویان شمش
 و اکامه و در عهد مومنی خدا با احشام و فساد کرد
 سلب تا چند مله او را از حق سلب و جوی سلف
 و پیر ایوب و خداوند اکبر را و سلب ساز کرد
 و در عهد مومنی خدا و نعل بسوزان بدین شام داد
 حال جوی و گوشت و کباب و این معاملت با
 عبیده که بود سوخته با اندای و ای ایوب شامی
 انکه که بنی القاسمی بود مشق مستور شد شام
 او غیر باورده افش زدند و جوی سلف این عمر را در مشق
 بدیدم که اعضای بدش از یکدیگر جدا کرده و پیر
 از ابواب مشق عضوی از بدش افتاده بود و با بد
 گفت با ابناء الله و عوالم الله بدو شمل و خدا
 خواندی که چنین مسلمان شد و بودی ای پیر
 در و چها و شنبه و پنجشنبه و جمعه از و جی شعبان
 بدیدم

بداشتم و در روز بعد از او و فریضه عید با صفت
 در و صلا و جوی و ششم و خدا پیر امیر اندام و فساد
 از و جی العز و درخواست میکردم او را اندک و جی
 فضل ندیدم و خواست و داشت جی امیر از هر جانب علی را
 بافت تا اندک خدا بهای بظهور جی العباسی مله از افش
 سلب و با شمس خلافت ایشان و سلف و کشتن ای ایوب
 معز و وایت کند که چون مروان بن محمد و جوی
 عساکر و اسامیه و فساد کشت حسن بن فضل کشت
 از دختران مروان و از و من او بد دختر و از و با
 مروان تیرد او او و نه پیر صالحه با اعضا پیش از خون
 مریش جوی حسن و پیر ایوب کشت کرد و با کی پیر
 دختر کشت و یکدیگر با کی بر من نیست و حال اندک
 سحر از حرم جوی و او و پیر پیش از و فساد و جوی
 تیرد و جوی حسن اندک و از و جوی پیر
 مروان را و از و جوی و نه اندک و جوی پیر

بنامه طبع کرده لشکر با حسن و آفتاب و از این گروه
مقصود چه بود گفت این فضل با ایشان نمودم بر این
از معاقل گریه و زدن علی بن الحسین کردند و هر کس
از شهادت و زهر سر او آورده بر دوش میزدند
علی بن الحسین میآمد و هم این احوال میدید که بزرگوار
مردان و اینقدر سفاح او میدیدند شد و سجده و
واو پس از سجده بر عاتق گفت الحمد لله الذي لم ينج
قبائل و قبل و خطك الحمد لله الذي اظفر ايمان و اظفر اهل
عالم بالحق في طريق الموت و قد فلتك بالحسين القاسم
و اخوتك مثل عظام باي عجز بدن بن علی با عجز شانه
بعض عهد خدای را که گفت ما او خود و وید و نکند او را
بر غلظت داده اند که حق خواج خود نمودم اگر بن
از صوف نیست و بر اگر بنی فضل حسین هزاران
استه و قبل او دم و خنده شهادت اسیر ختم بعلت الهی
بدن و بدن بن علی و اسیر خنده مسعودی و در هر

از چشم بن محمد و او ثبت کند که گفت عمر بن هانی مای
را حبس را و کرد و خلافت سجاج با عبد الله بن علی
ای بنش خود بخا امیر بین شدیم و خود ایشان
فلسفه و حدیث و شام به عبد الملال رسیدیم و او از
بیرون آوردیم ثامن اعضای وی از اسفخون و عا
صی و مای خود عبد الله بن علی زبان داد و او احش
ناقضا بودند پس جسدش بسجستان و شهر سلیمان بن
عبد الملال را شکافیم از او اسفخون کرد و اسفل و سرش
چینی باقی بود و او را الفش زدیم و خود ساجین از خود
دانش کرده با ایشان بنز این معاملت نمودیم انتقام
اخذیم قهر عبد الملال را کشف نمودیم کاسه سر وی دیده
بیش آمد و دود کود نبردیم معاویه بن خنی غلظی باقی
و انظر لانا فاش خلی ساء پافتم که کربا با کسان خط کشه
شده بعد و دهر و مریغ از خود را ایشان بخش و دلیع کوش
انجودان باقیم الفش زدیم و معاویه بن خنی غلظی باقی

دعای معشر نکسترا ابا . حسنا بعد منکره العهود
 فساد الیهم حتی انما هم فساد و علی بیان العهود
 مکلف حقن بالبراء و حقن و قطع بعد منکره العهود
 تکلیف له الوفاء و الوفاء حب و الجبل شد و ایا الا
 نجح للقبائل من معشر و من قسطن فی علی الله
 کتاب کلا او معشر خبیلا شاد من ان الی الامهات
 باید بهم صفای مرعفات موارد اخلاص من صحت
 بها نشی النفس از الشیئا و نقل علی تیار عتید
 و نقض ما جرد من الحرب و مردان العین بن العید
 و محکم فی بنی الحکم العواله و محکم بها مثل الحسد
 و منزل الحسین حذرا عاود منهم و بنوا الولید
 و ان یکن صوفی الهم و عاود من الامر الجدید
 غار بکرمنا اولیهم و انما او توبه علی الذبی
 و نزلکم بار من الشام و شری من قبل اولی
 نیتکم جوا معها و طلس و ساری الهم من جمع
 و

والت باس من ان یجید خاز و واشباه العهود
 یعنی ایچیم باوان اشنا از علیل به کان بیاد و از کوش
 ساکن مشو حیرت کام ان بلیست که از و عین اشنا
 کن کر کن بران روز که در ان شیر پیچیده و
 کتا سزا ای حویب مصلوب بداشند و در باره انجمن
 تعدی و ظلم خوده قهرش پیش کردند و بدانش از
 بیوفای او کردند بعد الیک ان بدین از خون سرش
 بر داند مهر طعنان و عناه و عتاری و داند از عید
 باز پیچیده و سنا خند و بی بود و شریفش ممکن و
 بنافند و برار و وحش معور کرده بود و رجنان با
 و اجدادش که بعد من اجداد و عاود و مصاحب
 و عاود شد بر ابا و اجداد و عاود و پیران هم خود کرد
 بک بدید و شهادت فاکر کشند و در پیش ما و
 مای که فدا اند و ان کرده که باید بر و کواش حبس
 علی عقد بیعت استوار کرده پس نفس ان خود

نند و اینجا نبخود بخیر اندند و با وی عین کردند و در
 مقام ملک باو شمعان بهرور و غفور و خورشید و فائز
 و او را بخند و داشتند و این پنجیم با و جود این عالم
 که باز بدو گوشت داشتند چگونگی و چنین مناسک
 عقیقه از دهنه نورالطبع و او ذوق خواست و چگونگی
 امید خواست و حال آنکه ندیده است از ما
 که شهران جنگی از کرده بنی هاشم بر آستان و اهورا
 و بر عتق لیان زمان حمله کردند و در دست انوشیروان
 عرقین و با حدت است که آنجا از عهد صورت با او نماند
 هنگام ملاقات دشمنان بان سپهر ایشان را مقبول
 ساختند و عوس خود از مثل ایشان شهادت بهم و ما بخت
 ازاله حروب و مرها نماند که خود محمول نماند بر او
 و خول سنای های جان نشان بر او و حکم این عالم
 حکم سازیم و ایشان را ماند و نفع قطع شد و خوار
 و بر عماره و سپهران و لید که با بی مضطرب انشا بجا آمد
 محراب

محرابت خواصم کرده و اگر روزی کا و دعا عدت کنند
 امری ما بین مجده شود اعمال داشت و کو و نا هجرت
 شما را ای کرده بنی زمان جزا خواهم و در میان از طریقه
 قصاص منسلوک داریم و با آنکه در جزا عقوبت شما
 اویم و شما را در از شام انکسیر بر حالیکه بعضی از
 شما مقنول و بعضی از شما منظره و باشند و ابدان شما
 هر طایفه در زندگان و اسنان و طایفه و کرده و من با حوش
 از اینک هدایای اعیان را منصرف نموده و مصروف بخیر
 میکنم و محسوس و کوه انداختی نماند کرد و اجات و در اینک
 خروجی زید با جاذبت و انفا امام و مجر و با اینک مدین
 و اجات امام خروج کرده بسیار است از بعضی اخبار
 چنین مستفاد میشود که امام علیه السلام او را از حوش
 نوری فرموده و با وصف نوری خروج کرد و علی اخبار و در مدینه
 و حسن حال وی بسیار است و ما از بعضی از ان اخبار
 که بر بنی از خروج وی دلالت کند با جوابیکم علی ایام است

از آن کشته اند براد کسم پس بدو کوفته اند که در مدینه و
 از آن دو او شده به پیرانیم امیر جعفر محمد بن یعقوب کاتب
 و کاتب اسبقانی با سواد چند از صوفی بن بکریان در
 و او از کسانیکه او را از احوال امیر جعفر امام محمد باقر علیه
 حدیث کرده بودند و اینست که آن درین بن علی بن الحسن
 علی بن جعفر محمد بن علی علیه السلام و بعد کتب من اهل الذکر
 بدو عودت نماید الی انفسهم و بجهت اعمام و بامروزی
 فطال الامیر جعفر علی السلام و کتب شفاء من هم و حوائج
 ما کتبت الیه و قال ان الله انزل من الغمام لهم من السماء
 و یزیدنا من رسول الله علی علیه السلام و فطال محمد و فطال
 من و علی بن جعفر و سواد و فطال علی و فطال محمد بن الحسن
 و الفقه و البلاء و یحیی و یحیی علی ابن الحسن و او شده و یحیی
 امام محمد باقر علیه السلام و او را شایسته و یحیی کوفه و یحیی
 ان ندیدنا علی بن عمار و خوانده بودند تا برین امیر جعفر کشته
 و خوشتر بودند که نامش شبیهان او میبود شد اندک از

و در خروج حضرت و صد و دوازده تا به حینابا و علی بن
 کسان و نگار باف از اهل کوفه شد و صد و دوازده تا به کشته
 بدیشان و کشته و کوفه و ان کوفه را بر صفت خود و عودت
 و این کتب و اینست از انچه خود بدیشان نوشته و بدیشان
 داشت کتب از کوفه بن عین و رسیده بدو و انکه من ایشان
 خوانده و یا شدم بلکه از جهل معرفت ایشان و فطال
 رسول الله و از جهل با فتن ایشان و جواب و کاتب و فطال
 ما و از کتب اعمام و بر این بن علی و بعد کتب و کتب
 ما و رسول عمار و دعوت نموده اند ما انکه ما من سبب کشته
 و عمار و در میان و با دشمنان با و نماند فطال الامیر جعفر بن
 الطاهر و فطال من انهم و فطال و سواد فطال و فطال
 و کتب محمد بن علی و فطال و فطال و فطال و فطال و فطال
 امام جعفر بن محمد و فطال و فطال و فطال و فطال و فطال
 معتمد و فطال و فطال و فطال و فطال و فطال و فطال
 الدین لا یوفون انهم بن یحیی و فطال من اهل شیدا فطال و فطال

فان الله لا يجهل الخلق العباد ولا يستعجل الله عز وجل البتة
 فقص عليك بعض حجاب بافرغ من عند الله من خلق امام
 زمان خود را مقرر نموده است از جانب خداوند عز وجل و
 كرم مني و انشا و اودا منتهای امتیاز و سابق و مجیدان
 میسر خدا را از دین اوست و اطاعت از برای بکار آمدن
 البتة كه امام است مقرر شده و در سنی برای امام
 اهل البیت است و زمان خدا بنوعی و تفسیر و تفسیر
 تسلط ظاهرا فاقد میشود برای هیچی از او کبار خود را
 كه اجزاء ان با نكته مقرر منصل است با هر معنی كه پس
 حسین بن علی را با همه که مقرر نموده است از حدیثی که مقرر
 و ازین حکم هیچیک از ائمه نیستی نشده اند و ان امر است
 كه قطع و فصل بدان فتور و در حق و در ان نباشد
 امر است كه خداوند را ملزم نموده و بدین امر كرده و
 بعد نیست كه ان مدتی از خدا بنوعی معلوم و معلوم
 پس ازین سبب عقل كیفانه خود را با هم میگردانند
 چنین

چنین فتور اند و با آنكه اگر خدا بنوعی خود را بخود
 معذب نماید ایشان دفع عذاب از خود نموده اند كه پیش
 از وقت امر بر او مقرر شده است از جانب خداوند عز وجل
 معذور خود تحصیل نكند و خدا بنوعی را و در حق نیست
 بجز و محنت او را مقرر كند و بپایان نگیرد و بعد
 ثم قال انیس الامام متامن حلیه بدین و او را در
 عن الهاد و لكن الامام متامن منیع خود و با صدق
 حق بهادر و در حق و در حق و در حق و در حق
 زید چون استیلا و تفسیر و در حق و در حق
 و سوا الله امام ان كس نیست كه در خود بخود نیست
 برده پیش و در حق و در حق و در حق و در حق
 كند و فعلی بلكه امام انكس نیست كه ملك خود از خط
 داده و در حق و در حق و در حق و در حق
 و از و عین و حرم خود دفع حزن نماید فقال لا جبر
 عقل عرف با حق من نفس شما ما نسبتها البتة فی حقها

شاهد من کتاب الله و بحیر من رسول الله و حضرت پیر
 فان الله عز وجل اهل ولا یحرم حرما و فری فرامها و فری
 اعتقاد و سنن سنن و لم یجعل الامام الفام بامر حق
 فیما لم یمن الطام ان یسبقه بل یقبل یحله و یجمله و یقبل
 بعض حضرت با فرغ و مودای برادرین با یعلیم و یحرم
 اذا و ساق امام چنین مشاهدهت میگویند با و دی
 ان کواهی و نقلی از کتاب الله با برهان خصی زینت
 خدا و با انکه برای او و علی کرده و معاد از دنیا
 کسی امام کرده که صفات او صفات صفات است
 با خاتم الهمی با صل باشد و عا و امه که سبب خروج نکرده
 امام نباشد و انکه درین از وجود و حجت خلی نباید و حجت
 خروج گفته امام باشد پس لازم آید که علی ابن الحسین و
 انجنا که چه مکرر گفته امام نباشد چه حد که در حلال
 غرض حدیث حلال را و حرام ساختن هر وقت حد را و فری
 فرامی و برای انجمن و باطل اعتقاد مذکور و خود ذکر
 و حق

برای انجمن و باطل اعتقاد مذکور و خود ذکر کرده و برای
 مردمان و یقینند فراداده و اما هر که نام با امر است و در
 یحییان از فراموشی در شیعه فراموشی است با انکه و با و با
 قبل از محلی ان امام کند و با انکه در واه خدا با یعلی جهاد
 پیش از محلول و عثمان و قد قال الله تعالی فی الصید و لا
 القید و انتم حرم القید القید اعظم ام قبل القید فی حق
 و جعل قبل شیخ محلول و قال از و جعل و اذا احلکم فاحلوا و
 و قال از و جعل و لا یحلوا اشعار الله و لا الشیر الحرام فحلول
 عده معلوم و یحلی منها اربعه حرما و قال شیخ از و ان
 او صبر است و باطل انکم چه معنی الله ثم قال با و با و با
 فاذ انضی الا شیر الحرم فاحلوا الشیر کهین حیث و حدیث و جعل
 الله لا یحل و کل ایلی کتابا این فقرات اعتقاد است برای
 انکه میاید و اما انکه سایر فراموشی است و در وقت ان
 و در وقت ان ممنوع است و میاید خدا با یعلی از فری
 سید و از ما الشیر و با حرام باشد با کشتن صید اعظم

با مثل خنجر آسانی که خدای از احرام غوره و معذای عز و جلال
 برای هر چه می شود بر محلی قرار داده و فرموده است که
 احرام خارج و محل شد بدست ناپدید و فرموده است که
 و حد و الحقیقه چنانکه بگوید خدا بگوید این معالی در آن
 عالم کرده جهان را پدید خدای و شهر و آنچه معاد معاد
 کوزه آید و کرده اند و باشد و معاد عالم آنان که در جنت
 و فی الجمله و محرم است شهر محرم قرار داده و فرموده است که
 بر روی زمین سباحت کنند و متعالی باشد و پدید
 عالم کنند و بپسند خدای هر چه در جنت و عالم است
 و فرموده است که هر چه در جنت شود بپسند خدای هر چه
 بر هر مکان که بر ایشان و است پدید خدای پدید
 محلی برین غوره و نیز فرموده و افیج مساوی باشد
 و در دیگر دود و عاف باشد تا آنکه عده او با این
 برای هر چه باقی و محلی مخصوص معین غوره فان کنند
 من دلیق و بپسند من امر که و بپسند من شأنک شأنک
 و

نور من اما است فی شأن و شهر و لا نفاط خدای مال
 بپسند آله و لود بقطع مداء و لود بقطع اکذا با جلاله
 العسل و تابع النظام و لا عقید الله فی التابع و التابع
 و التقار و اعز بالله من امام ضلع عن و قدر شأن التابع
 اعلم من التبوع یعنی اگر با برهان یا شی از جانب خدای حد
 از خود بر بپسند و بر بیان تابع یا شی پس از خود که در جنت
 دارد و ملازم باشد و کوه و ضلعهای کوه را که خود و در
 شد و شهر طوسی و بر یکدست و بر طرف شدن ملک
 که بپسند از دنیا و آخرت شده و مدد آن با اینها
 پس اگر ملک دنیا و آخرت و بپسند ایشان از دنیا
 معطوع کرد و هر چه خلاف ایشان منقطع خواهد
 و نظام آن از یکدست بپسند خواهد شد و خدا بپسند
 بپسند ایشان را و ذلت و امانت بپسند خواهد بود بپسند
 بپسند بپسند از امانت بپسند از این خود و امانت
 و آن را از عین خود سوال پس بپسند و آن را از

امام و امام فرمودند از بدین احوال خبر ملازم فرمودند که در این باب
 و عسوا و رسول و انصوا انهم یخبروكم عن الله و انهم
 الخ لا یخبروكم عن الله و لا یخبروكم عن رسول الله و لا یخبروكم
 ان تكون هذا المصوب بالکتاب ثم انقضت و سالت و سالت
 ثم قال الله یخبرنا و من من هذا سرنا و من من هذا سرنا
 نسبنا الیه یخبرنا و قال یخبرنا ما لم نقله انفسنا یخبرنا
 یخبرنا من بعد یخبرنا من بعد یخبرنا من بعد یخبرنا من بعد
 انکار خود و با رسول خدا و مخالفت نمودن و منافی نمودن
 خود را با اهل خود را بدین احوال از میان خدا بشمارد
 خلافت کردند بدین احوال بدین احوال بدین احوال بدین احوال
 خدای تعالی بر هایت باشد و با آنکه عموما و وصی رسول
 در این باب کرده باشد و بیا و صدق نمود و اخباری از آنکه
 انکس با شوکر او را در کتابت مجلی در او فرمود انکار نمود
 بگویند چنانکه انکس با شوکر او را در کتابت مجلی در او فرمود
 ما کما است میان ما و ان ما است که صفت هر یک از آنها فرمود
 حق

در حق ما را منکر شدند و سر ما را فاش داشتند و نسبت
 ما را بچهره بر ما کردند و ما را بچهره ما نسبت از آنها در دولت حق
 شدند و گفتند در حق ما چهره را که ما انکار نمودیم یعنی
 که ما را با چهره خود است و حال آنکه ما او را انکار نمودیم
 ما ظهور و مظهر خود و علما و ائمه و در این روزگار که ما
 بر خودی زید در لایک گفت و شعراست بر ما که زید بدین
 و عموما ما است که در محمول بر خود است و با آنکه عموما ما است
 بدین احوال از میان خدا و خوف بر خود او را از خروج نمودن
 و گویند که زید بن علی را در خروج و اعیان خلافت بنمود
 از روی جرم پیدا است که منافی خلافت حقیقی و در زمان
 امام حقیقی و اوست و مقصود من از خروج بر مشعل
 اشعاع گشتن تا ما را اصل الدین علیهم السلام خود را
 عموما است که مردم را منافی ساختن تا بدفع و شستن خانه
 خود بر او از مجلس و در مجلس با خودم از عباد الا خود را که با خود
 در باب بدین احوال منافی است و منافی است و منافی است و منافی است

که برجلالت و مدح و پند و سپاس مدحی غیر حق نبوده و حسباً
 از انصاف ما و صوابان الله علیهم بعلومشان و جلالت ایشان و
 حکم غوره اندیش و سبب شک و درستی و بدستور حق است
 او را مدح تمام بلکه با سببی مشعر بر حقیقت از اولاد ائمه
 عسک و مدح و عدم ایشان تکلیف و کمال است از آنکه خود بگوید
 بوقایعشان حکم فرموده اند و ما شده او را با حق که از کتب
 محدثین و مورخین شیعیه و مدح و پند ضبط شده و احادیث
 شیعیه و ما را این قرائن و در او از رساله کما یبدر الاثر فی النسخ
 علی الاغلا فی عشره و ما بین حجه و ما مضی ائمه از زید و
 کند پس از نقل از اخبار او بگوید فان قال قائل فربما یکن
 از اسمع هذا الحدیث من الثقات المعصومین و ان من یروی عن
 فخر علی بالتسبیح احسن الاماثل لنفسه و اعظم الفلاح علی جعفر
 و هو الجلیل الشریف المعروف بالسید و السلام مشهور
 عند الخا من العام بالعلم و الزهد و هذا اما لا یفعل الا مع
 او جاهد و ما شایسته زید بن علی ان يكون هذا العمل تعیناً
 از او

از او این کتب و کتب او زید بن علی خود این حدیث از
 ثقات معصومین شنیده و بعد از آن ایمان آورده و اطمینان
 کرده از هر مدعی باشد شیعیه خروج کرده و خود را ثابت
 خود نموده و ما الفقه جعفر بن محمد ظاهر ساخت با آنکه جعفر
 محمد جلالت قدس و زهد و عفت و صلاح ما بین خاص عام
 است و ما این قول کشف بصد و با فخر قول
 کرد با نسب جعفر بن محمد معاند و کفر جاهد باشد و ما
 ازین که در باره و بدو هم و بعد که با جعفر بن محمد اظهار
 معتمد و با آنکه جاهد و منکر اجماع بود و حق این خوان
 جواب این امر این گوید فاقول فی ذلک و بالله التوفیق
 ان زید بن علی علیه السلام اذا خرج علی سبیل الامه بلعنه
 و النفر من المنکر لا علی سبیل الخالفه لابن اخی جعفر بن محمد
 و انما و فی الفلاح من جهة القاس و ذلک ان زید بن علی لما
 خرج و لم یخرج جعفر بن محمد ثم خرج من السبعه ان استأذن
 جعفر بن محمد الفرو و اما فان یضرب من التدبیر ظاهر و الله

۱۵۹

ما را از این جهت که ما اولی الامرین امام من علی بن ابی طالب
 شد و اما امام من خیر بالشیع یا علی بن ابی طالب
 عن التکره فیما ان سید خیر الخلفاء بنی الشیعه و اما
 جعفر و ندیدها کان بنیها خلفان یعنی همانا زید بن علی و
 کزید برای امیر جعفر و بنی از منکرند از جهت مخالفت
 برادر خود جعفر بر محمد و زید اگر بنا بر جعفر بر محمد و جعفر
 خلاف و نزاع بود بلکه در میان چنان کان نمودند که
 ایشان مخالفت زید را چون زید بن علی خروج نمود
 این محمد با وی هم را می نمود کزید از شیع جعفر
 که امتناع جعفر این محمد از خروج جعفر مخالفت با زید است
 و حال آنکه امتناع انجمن جعفر بر زید و خروجی از مصلحت
 و چون اما کزید از زید مذهب زید بن علی است و
 فاعاد جعفر بن محمد مشاهدت کردند گفتند امام من
 کس نیست که در سر او خود نشاند و زید را این خود
 او غیر خود بلکه امام ان باشد که را شیع ظاهر شود
 یعنی

بنی از منکر نباید این بود منشاء نزاع شیعه و ما بین
 جعفر و زید هیچ طریقی خلاف و نزاع نبود این خوار
 کرد لیل برسد و این معنی مثل زید است من اولی الامر
 قال و من اول العلم نالی این حق جعفر و ما را علی امامه
 نفس لویست کمال العلم و نفس لکان امام مجتبی
 اعلم من الرضا یعنی آنکس که او را از جهاد دارد با شیعی
 من اید و هر کس فهم و دانش طلب کند او را از دست
 برادریم جعفر و اسلام کرد و کزید بن علی مدعی
 از برای وجود کمال علم را از خود نمی نمود زید و اما
 امام از نام دعیست خود را اما زید باشد نگاه کرد از جناب
 جعفر بن محمد این کلام مشهور است که فرمودم الله
 زید اولی الامر یعنی و اما دعی الی الرضا من اولی الامر
 یعنی خدای رحمت عم زید را اگر بود عثمانی طهر را می
 مقتضای خود و ما نمود و اینست و جز این نیست
 زید مردمان را بسوی خدا ازال محمد و حق می نمود

أزال محمد من أفعاله كونه. ومصدق في ذلك ما حدثنا به علي بن
الحسين قال حدثنا عامر بن ميسرة عن أبي عامر التبر في مكة
في حديثي فاستأخذوا ثمانين ومثلث مائة قال حدثنا محمد بن
الحسن بن محمد بن يحيى بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن
ابن علي بن أبي طالب عليه السلام قال حدثنا محمد بن المظفر
حدثنا أبي قال حدثنا محمد بن المنوكل بن مهران بن أبي
المنوكل بن مهران قال حدثنا محمد بن زيد بن عبد الله بن
فقال وهو مشهور إلى الخراسان فداريت وروايت في غفلة
فضلنا عن أبيه فقال انه فضل وطلب الكفاية ثم
ويكتب حتى غشي عليه فلا استكثرت ما بين رسول الله وما
الذي أمر به إلى هذا الطائف وقد علم من أهل الكوفة ما علم
قال نعم لقد سألنا عن ذلك فقال سمعت أبي محمد بن أبي
ابن علي عليه السلام قال وضع رسول الله صلى الله عليه وآله
بأحسن تخرج من صلبك رجل فقال له زيد بن عتيق شيئا إذا
كان يوم القيمة ثم خطى صوته وأصابه رعب الناس وبطلت الجنة
فانهم

فأصبحنا أن نكون كما وصفتي رسول الله قال نعم الله
زيداً كان والله أحد المحبدين ما لم يلدوا ما لم يهاجروا
في سبيل الله حتى يهاجروا فقلت ما بين رسول الله هكذا يكون
الأمام جعفر الصفة فقال يا عبد الله ان أبي لم يكن بأمام
لكن كان من السادة الكرام وقد صادم وكان من أئمة
في سبيل الله فقلت له ما بين رسول الله ما ان أباك قد أضحى
وتخرج مجاهد في سبيل الله وقد جاء عن رسول الله بن
كأنه قال يا عبد الله ان أبي كان أفضل من أن يلقى الناس
يحيى أعمالاً وهو كمال الزمان الموعود في عالمي جعفر
قلت فهو اليوم صاحب الأمر قال نعم فهو أفضل مني هاشم
نصبت من محمد بن جعفر بن كعب بن زائدة ما دلت على أن
كفتم وروايت كره ما إذا في ما مر سبيل في وصلة
في الخبر إذا سال سبيد وهشام وروايت كفت حديث
ما أبو محمد حسن بن محمد بن جعفر بن عبد الله بن
ابن علي بن أبي طالب كفت ما جرد ما محمد بن مظهر كفت

داد مرا بدیدم و گفت حدیث کرده مرا این منوکل بن
 هر بن بطین از بدوش منوکل که گفت بجای این دیدم ^{ملا}
 که دم بر ما لشکر مشویر خراسانید هیچکس را در ^{فصل}
 ما ندانید و ما فتم او از حال پدرش دیدم سوال کردم گفت
 او را مقبول ساخته اند و در گناسه کوفه او را برادران ^{کشد}
 انگاه که بر کوفه و کرشمه افتد و گویم که که مد هوش
 چون او را از کربلین افاده و بی نمودن مردم ^{بنا}
 رسول الله زید و اسبب چه بود که با این طایفه ^{نشد}
 خود و حال انکه بر احوال مردمان که در نیکو آگاهی بود ^{گفت}
 ادی من خود از وی از این سوال کردم گفت از یاد ^{شد}
 که از بدیدم و برادرش حسین این علی و عایشه ^{که}
 فرمود رسول خدا ای دست مبارک خویش بر صلب ^{من}
 نهاد و بفرمود حسین از صلب من شخصی خارج ^{نشد}
 کرد و انام زید است شهید خواهد گشت چون ^{نشد}
 شود او و اصحابش بر کوفه مردمان ندیدم ^{نشد}
 که

که ندیدم پس من دوست داشتم که بدان و صفی باشم
 که رسول الله خیر داده پس فرمودند خدای رحمت که
 بدیدم زید را سوگند عهده ای که یکی از چهار و صبا ^و
 بعدش با و عیادت پروردگار و رب سپرد و در ^{ها}
 وعده داشت و در راه خدای عبادت کرد و ^{بنا}
 رسول الله این اوصاف که که مجموعی خود اوصاف ^{ان}
 است گفت ای عیادت ما با دیدم امام نبوده ولی ^{ند}
 زید و سادات کرام و زهاد اسطلام داشت و از امان ^{که}
 در راه خدای علی بهار کنند و محبوب بود پس ^{کردم}
 با این رسول الله پدرش دعوی امانت نمود و خروج ^{کرد}
 و در راه خدای عیادت نمود و حال انکه از رسول ^{الله}
 ندیدم انکس که بگذرد دعوی امانت کند اخبار ^{چند}
 و او شده و فرمود با عیادت الله بدیدم ^{بنا}
 از این چیز که امر بر اعیان من دعوی گشت ^{نشد}
 مردمان را بر خدای ازال مجر دعوی منهور و مقصود ^{نشد}

زبان جاری ساختند و فرمودند در صحبت هم خود
 کتم و بجز آن از حدیث و علم بدو سبک کردیم من بگویم بود
 هم من مردی بود برای دنیا و آخرت ما سوگند با خدا
 گذاشتیم من بر حال بیکدیگر میدادیم و مانند آن شهدای کربلا
 رسول خدا و علی بن ابیطالب و حسن و حسین بودیم
 رسیدند و نیز با ساداتی چند از اعیان بن بزرگوار
 گذاشتیم که بخواهیم با او صحبت کنیم اگر او کلام خود را
 حدیث کرد که رسول خدا و حسین علیه السلام فرموده
 و بجز من سبک و بجز آنکه از حدیث و علم بدو سبک کردیم
 و ما را با ساداتی از اعیان بن بزرگوار و ساداتی از
 از صلب خودی بپوشانید که او را ندانند که من و شما
 او را میباش بر کرم نهایی مردم که او را بدو سبک کردیم
 و ضعیفی ایشان از امور ضعیفی خودی سامع و لایق است و
 حساب و اهل بهشت شوند و نیز در آن کتاب جو سبک کردیم
 از فضل بر بسا و در آن کتاب که گفتیم سبک کردیم

علی و کوفه خروج نمودند و من رسیدم شنیدم که
 من بهشتی علی را اهل الشام فرمود و بجز آنکه
 بشیر و ندیم را لا یحب منکم علی بن ابی طالب
 جیم القیوم ما فعلت الحسن ما فعل الله علی یعنی ایا کبیر
 مظلوم من ادا فل و عیال اهل شام مرا معارف و نیت کند
 سوگند با خدا بیکدیگر و بر اوستی غلبی مدعویت خود هر
 کس از شما در قتال با شما میمانم مرا مدد نماید و دفع نماید
 در سبک او را که فرمودند خداوند تعالی بیکدیگر که من فضل
 کردیم چون زنده و متولد گشت و اهل خانه با ما بود و بگویم و عیال
 مدد بپوشانید و در سبک و میرا و حضرت صادق علیه السلام
 مدد بپوشانید و در سبک و میرا و حضرت صادق علیه السلام
 افضل از شما بپوشانید و در سبک و میرا و حضرت صادق علیه السلام
 در به ما و هم من بیکدیگر میباش که در آن کتب جو سبک کردیم
 شواله من پس فرمودند فلان و او را معقول ساختند
 عیال کردیم او را عیال فرمود و فضل بر او را بود و در سبک کردیم

عزیز کرم ای و الله صلیو فضیل کعبه انکاحه من بعد
چنان که هست که اشکهای و چون مراد بدو می آید و می
بوی خود بود با فضیل شهیدت مع محی فی ال اصل الشام با هم
در مقابل اصل شام ما شری بودی عزیز کرم بلی فرموده
فقلت منهم یعنی چندین از آن جا هست مثل ساقی درین
شش تن و میوه ندهد لک شالیه و ما نام یعنی شاید در
خونهای ایشان در شالیه باشی عزیز کرم اگر اشک بود
مقول نه با ختم فضیل کرد پس شیدم انحصار بهر دور
اشراف الله فی ملک الدماء مضی و الله عزیز و امیرا بهر
شما حاضر علی حسین ابن علی بن ابیطالب و امیرا بهر
نعلی مراد و عقیق بنیهای اصل شام شریان که انداخته
هم من و امیرا بهر عقیق بنیهای شریانی که ششند برعالت
میوند مانند حسین ابن علی و امیرا بهر محدث کاشانی
محیی بن حدکنا و رسول وافی جوسا علی چند از سلمان بن
خالد و ابی کندی که حبیب ابو عبد الله جعفر بن محمد ازین
کوا

کرد و فرمود ما طاکم الی الموضع الذی وضعتم قبر زید
یعنی چه چیز را می شد شما را که زید را در مجرای او دفن
نمود و بدو عزیز کرم شریانی که عدد آنان که زید را دفن
مانند میوند زید را عدد ایشان زیاد از هشت نفر
نبود که هر م از حروف شیمان بدن زید را در موضع
فرودیم و دیگر خوف انکه هیچ روشن کرد و ما را فضیل
نماید و دشمنان بر حید و علی فرما شد و دیگر انکه همان
موضع متحجج مفید و وجود کرد آن سبقت خود حضرت
فرمودند که الی الغراف من الموضع الذی وضعتموه
یعنی از معدن زید تا شریان چند مقدار است
میوند عزیز کرم بعد از این برناوبتک فرمودند سبحان الله
انما کنتم او فرموده حدیث او قد قتلوه فی الغراف و کان
یعنی از چه چیز او را مجید بد فضیل نموده و با انکه او را
بغراف انکسند و حال انکه این افضل و بنک و عقیق
کرم لا والله فدای تو کرم ما را طاکم ایشان نبوده که

دو فرات انگیزم پس فرمود ای شیخ کتم جیم خوجیم و شیخ
یعنی بر سر حال خود پادشاه بود که باز با خروجی گوید و عزم
کردم بر صفت ایمان فرمودند خدا مانع شد و گشتند
شما بر صفت خود اندر من کردم از دهره کافران و مشرکان
همانا من با شما در کتاب الله این امر گوید و اگر عیب یابد
فاذا لم یکن الله من کفر و افتریب الرافضی اذا اختلفت
فقد والوا فی فاما من بعد و اما فداء حتی یضیع الرافضی
ای گروه مشرکین چون ملاقاتی با انکسایان کرد
شد و بر سر آمدند و ای فساد انانکه بر ایشان علیه باشد
بصفت محکم بر سر آمدند پس با حقیت که از دهره بد و عیوس
کنند و با انکه عیوس و فساد بر ما خود دارند پس ایشان را
مطلق القاتل نامیدند شما ای عیوس و فساد عیوس و فساد
اسیر خود را خود پادشاه و اندر من ای بنویس که یکبار
بعد عمل نماید و از جمله اشعار و زید کرد و این بر امام
امیر جعفر حضرت با فرمایند السلام عرض کرد و این چند

۱۷۵

مختار از عیوس و فساد
ای گروه مشرکین

بنیست

چنان

ان

ن

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و

و



چندین گفتار

و من شرف الاقوام هو ما اشراف
 فان عبدنا شرفنا من الدنيا
 و دخول رسول الله و القول
 وان و نحن من الاقوام
 فانك متروك على حالنا
 كره من من موسى الخ
 دعاه بديرنا سبطا في امره
 فليدور في ذات الاقوام
 مع المله و رجلان في
 فلهما و علموا و اراهم
 اسخفا و تابد باسني
 غير ان اذ كتب و جميع ما
 و غصلا و شرعنا كونا

110

119

185

141



148

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی